انت ولیّی فی الدنیا والآخرة
میزان الصرف
در مطبع احمدی جاولی محلہ طبع شد

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين بدان
اسعدك الله تعالى في الدارين که جمله فعال متصرفه بر سه
گونه است ماضی و مستقبل و حال و هرچه جز این سه چیز است متفرع
هم ازین سه آیا ماضی فعلی را گویند که بزمانه گذشته تعلق دارد و آخر
او مبنی باشد بر فتحه قلت حروفه او کثرت مگر بعارض چون
فعل فعلل فعل فعلل چون ضرب سمع کرم تعثر اما
مستقبل فعلی را گویند که بزمانه آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد

مگر بعارض چون یفعل یفعل یفعل یفعل یفعل چون
یعیب یسمع یکرم یحسب اما حال مستقبل را
گویند که بزمانه موجود تعلق دارد و صیغه حال مستقبل صیغه
استقبال ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون
می آید سه ازان مر مذکر غائب راست و سه ازان مر مؤنث غائب
راست و سه ازان مر مذکر حاضر راست و سه ازان مر مؤنث حاضر راست و دو ازان
مر حکایت نفس متکلم راست در اول صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر
و مؤنث یکسان ست و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
نیز یکسانست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف
و مجهول و هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی بحث اثبات فعل
ماضی معروف فعل فعلا فعلوا فعلت فعلتا فعلن فعلت
فعلتما فعلتم فعلت فعلتما فعلتن فعلت فعلنا فصل اینهمه که گفته شد
بحث اثبات فعل ماضی معروف بود و چون خواهی که مجهول
بنا کنی فای فعل را ضم کن و عین فعل را کسره
ده و در دو حال ولام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مجهول گردد و

بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتَا
فُعِلْنَ فُعِلْتَ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی
مجهول بود چون خواهی که نفی بنا کنی مای نفی در اول او
درآر و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود هم
بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را معنی
منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوا
مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ
مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا

بحث نفی فعل ماضی مجهول مَا فُعِلَ مَا فُعِلَا
مَا فُعِلُوا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا
مَا فُعِلْتُمْ مَا فُعِلْتِ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنَا

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی
که مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع در اول او درآرو
علامت مضارع چهار حرف‌اند الف و تا و یا و نون که مجموع وی اتین شد

الف وحدان حکایت نفس متکلم راست وتا برای هشت کلمه است تثنیه

ازان مذکر حاضر راست و تثنیه ازان مؤنث حاضر راست و دو ازان

مرد واحد و تثنیه مؤنث غائب راست وتا برای چهار کلمه راست

ازان مذکر غائب راست ویکی مرجع مؤنث غائب راست و نون

تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست **بحث اثبات**

فعل مضارع معروف یَفْعَلُ یَفْعَلَانِ یَفْعَلُوْنَ

تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ یَفْعَلْنَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ تَفْعَلُوْنَ تَفْعَلِیْنَ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ اَفْعَلُ نَفْعَلُ **فصل** آنچه گفته شد بحث اثبات

فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی

علامت مضارع را ضمه ده وعین کلمه را فتحه ده و حال لام کلمه را

بر حالت خود بگذار تا مجهول گردد **بحث اثبات فعل مضارع**

مجهول یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُوْنَ تُفْعَلِیْنَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ **فصل** آنچه

گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که نفی بلا بنا کنی

لای نفی در اول او درآر و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنانکه بود

همین طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را منفی کرده اند

بحث نفی فعل مضارع معروف لا یَفْعَلُ لا یَفْعَلانِ لا یَفْعَلُونَ
لا تَفْعَلُ لا تَفْعَلانِ لا یَفْعَلْنَ لا تَفْعَلُ لا تَفْعَلانِ لا تَفْعَلُونَ
لا تَفْعَلِینَ لا تَفْعَلانِ لا تَفْعَلْنَ لا اَفْعَلُ لا نَفْعَلُ

بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یُفْعَلُ لا یُفْعَلانِ لا یُفْعَلُونَ
لا تُفْعَلُ لا تُفْعَلانِ لا یُفْعَلْنَ لا تُفْعَلُ لا تُفْعَلانِ لا تُفْعَلُونَ
لا تُفْعَلِینَ لا تُفْعَلانِ لا تُفْعَلْنَ لا اُفْعَلُ لا نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی که نفی بلن نمائی لن در اول فعل مضارع درآر و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر و صیغه حکایت النفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب و حاضر هیچ عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یَفْعَلَ لن یَفْعَلا لن یَفْعَلُوا

لن تفعلوا لن تفعلا لن تفعل لن یفعلن لن تفعلا لن تفعل
لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل بحث لن

تاکید لن در فعل مستقبل مجهول

لن یُفعَل لن یُفعَلا لن یُفعَلوا لن تُفعَل لن تُفعَلا لن یُفعَلن لن تُفعَل لن تُفعَلا
لن تُفعَلوا لن تُفعَلی لن تُفعَلا لن تُفعَلن لن اُفعَل لن نُفعَل

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی تاکید لن در فعل مستقبل بود و چون خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش و حرف علت سه است واو الف یا که مجموعه وای باشد و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل امثله جمع مؤنث غائب و حاضر و در همه کلمات عمل در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لم یَفعَل لم یَفعَلا لم یَفعَلوا لم تَفعَل لم تَفعَلا لم یَفعَلن
لم تَفعَل لم تَفعَلا لم تَفعَلوا لم تَفعَلی لم تَفعَلا لم تَفعَلن

لم یُفعَل لم یُفعَل بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لم یُفعَلا لم یُفعَلوا لم تُفعَل لم تُفعَلا لم یُفعَلن لم تُفعَل

لم تُفعَلا لم تُفعَلوا لم تُفعَلی لم تُفعَلا لم تُفعَلن لم اُفعَل

لم نُفعَل **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود و چون خواهی

که لام تاکید با نون تاکید جمع کنی لام تاکید در اول مستقبل در آر

و نون تاکید در آخر او زیاده کن و نون تاکید دو نوع است یکی نون ثقیله

دوم نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را و

نون ثقیله در چهارده کلمه آید و نون خفیفه در هشت کلمه آید و ما قبل نون ثقیله

در پنج محل مفتوح باشد آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث

غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در جمع مؤنث غائب

و حاضر الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب و حاضر واو در گروه شود و

ما قبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو و از صیغه واحد مؤنث

حاضر یا در گروه شود و ما قبل او کسره گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف

یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر

و در باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه الف باشد در نیاید و در باقی جا

بباید و لام تاکید مفتوح باشد و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلْنَانِّ
لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ
لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنَّ لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ
لَتُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ
لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنْ
لَیَفْعَلُنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلُنْ لَتَفْعَلِنْ لَأَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنْ لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ
لَنُفْعَلَنْ

فصل اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع بود و چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته شود از فعل مضارع غائب از غائب حاضر از حاضر
بدانکه امر صیغه ایست که طلب کرده شود بآن فعل از فاعل ۱۲
معروف از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم چون حمرا که امر حاضر معروف

بنا کنی علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند
آخر ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَقَاتَلُ تَقَاتَلْ و از تَضَعُ ضَعْ
و اگر باشد ساقط شود چون از تَقِی قِ و اگر ساکن می ماند نظر کن در عین
کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور در اول در آر و آخر را
ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَسْمَعُ اِسْمَعْ و از تَضْرِبُ اِضْرِبْ اگر باشد
ساقط شود چون از تَرْمِی اِرْمِ و از تَخْشَی اِخْشَ و اگر عین کلمه مضموم باشد همزه وصل
مضموم در اول در آر و آخر ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ
و اگر باشد ساقط شود چون از تَدْعُو اُدْعُ چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف
یا مجهول بنا کنی لام مکسور در اول در آر و آخر را جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد
ساقط شود چون لِیَدْعُ و لِیَرْمِ و لِیَخْشَ و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر
نیز می آید **بحث امر حاضر معروف** اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوا
اِفْعَلِی اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ **بحث امر حاضر مجهول** لِتُفْعَلْ
لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوا لِتُفْعَلِی لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ **بحث امر غائب
معروف** لِیَفْعَلْ لِیَفْعَلَا لِیَفْعَلُوا لِتَفْعَلْ لِتَفْعَلَا لِیَفْعَلْنَ
لِاَفْعَلْ لِنَفْعَلْ **بحث امر غائب مجهول** لِیُفْعَلْ لِیُفْعَلَا

لِيُفْعَلُوا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ بحث
امر حاضر معروف با نون ثقیله اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ
اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ بحث امر حاضر
مجهول با نون ثقیله لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ
لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ بحث امر غائب معروف
با نون ثقیله لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ
لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ بحث امر غائب
مجهول با نون ثقیله لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ
لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ بحث امر حاضر
معروف با نون خفیفه اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ
بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه
لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ بحث امر غائب معروف
با نون خفیفه لِيَفْعَلَنْ لِيَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِأَفْعَلَنْ
لِنَفْعَلَنْ بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لِيُفْعَلَنْ
لِيُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لِأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ فصل از همه گفته شد

بحث امر بود و چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای نهی در اولش در آر و لا

نهی در آخر فعل مضارع در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف

علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند و از هفت محل نون اعرابی را

هم دور نماید و در دو محل و در لفظ مضارع هیچ عمل نکنند و نون تاکید

چنانکه در فعل مضارع می آید همبران طریق در نهی می آید بحث نهی

حاضر معروف لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِیْ

لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ بحث نهی حاضر مجهول لَا تُفْعَلْ

لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ بحث نهی

غائب معروف لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ

لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ بحث نهی

غائب مجهول لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ بحث نهی

حاضر معروف با نون ثقیله لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ

لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لَا تُفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله

لَا یَفْعَلَنَّ لَا یَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلْنَانِّ لَا اَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لَا یُفْعَلَنَّ لَا یُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلْنَانِّ لَا اُفْعَلَنَّ لَا نُفْعَلَنَّ

بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه

لَا تَفْعَلَنْ لَا تَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلِنْ

بحث نهی حاضر مجهول بانون خفیفه

لَا تُفْعَلَنْ لَا تُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلِنْ

بحث نهی غائب معروف بانون خفیفه

لَا یَفْعَلَنْ لَا یَفْعَلُنْ لَا تَفْعَلَنْ لَا اَفْعَلَنْ لَا نَفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول بانون خفیفه

لَا یُفْعَلَنْ لَا یُفْعَلُنْ لَا تُفْعَلَنْ لَا اُفْعَلَنْ لَا نُفْعَلَنْ

فصل

این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن فا کلمه را فتحه ده و میان فا و عین

الف فاعل در آرد و عین کلمه را کسره دهد و لام کلمه را تنوین رفع بدو کند تا
اسم فاعل شود بحث اسم فاعل فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ فاعلةٌ
فاعلتانِ فاعلاتٌ **فصل** همچنانکه گفته شد بحث اسم فاعل بود
چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته میشود از مضارع
مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن میم مفتوح در اول
او در آرد و عین کلمه را ضمه دهد و میان عین و لام واو مفعول در آرد
لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد بحث اسم مفعول
مفعولٌ مفعولانِ مفعولونَ مفعولةٌ مفعولتانِ مفعولاتٌ

الحمد لله والمنة که نسخهٔ شریف میزان الصرف بتاریخ چهارم
ماه جمادی الاول سنه ۱۳ هجری حسب فرمایش تاجر عالیمرتبت
والاشان شیخ رجب علی شیخ عبد العزیز
در مطبع احمدی حاجی ولی محمد
روز ... طبع یافت

المنة لله که از مجموعهٔ صرف
تتمه منشعب مطبعهٔ احمدی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد
وآله وصحابه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی فی الدارین که جمله
افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو
گونه است ثلاثی ورباعی اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او
سه حروف اصلی باشد چون نصر وضرب ورباعی آن باشد که
در ماضی او چهار حروف اصلی باشد چون بعثر و [illegible]

اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد
و دیگر مزید فیه که در ماضی او حروف زائد نیز باشد اما آن که
در وحرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است یکی مطرد که وزن
او متغیر آید و دیگر شاذ که وزن او کمتر آید اما مطرد در پنج باب است

باب اول فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

چون النَّصْرُ و النُّصْرَةُ یاری کردن نَصَرَ یَنْصُرُ نَصْرًا فهو نَاصِرٌ
و نُصِرَ یُنْصَرُ نَصْرًا فهو مَنْصُورٌ الامر منه
اُنْصُرْ والنهی عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه
مَنْصَرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ و مِنْصَرَةٌ و مِنْصَارٌ و
تثنیتها مَنْصَرَانِ و مِنْصَرَانِ والجمع منها مَنَاصِرُ
و مَنَاصِیرُ افعل التفضیل منه اَنْصَرُ والمؤنث منه
نُصْرَی و تثنیتها اَنْصَرَانِ و نُصْرَیَانِ والجمع منها
اَنْصَرُونَ و اَنَاصِرُ و نُصَرٌ و نُصْرَیَاتٌ
الطلب جستن الدخول درآمدن القتل کشتن الفتل تافتن

باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ بفتح العین فی الماضی وکسر العین فی الغابر

منه سُمعی و تثنیتهما اسمعان و سُمعیان و الجمع منهما اسمعون و اسامع و سُمع و سُمعیات العلم
دانستن الفهم دریافتن الحفظ نگاه داشتن الشهادة گواهی دادن الحمد ستودن
الجهل نادانستن **باب چهارم** بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فیهما چون الفتح
گشادن **تصریفه** فَتَحَ یَفْتَحُ فَتْحًا فهو فاتِحٌ و فُتِحَ یُفْتَحُ فَتْحًا فهو مفتوحٌ الامر منه
اِفْتَحْ و النهی عنه لا تَفْتَحْ الظرف منه مَفْتَحٌ و الآلة منه مِفْتَحٌ و مِفْتَحَةٌ و مِفْتاحٌ و تثنیتهما مَفْتَحانِ
و مِفْتَحانِ و الجمع منهما مَفاتِحُ و مَفاتِیحُ افعل التفضیل منه اَفْتَحُ و المؤنث منه فُتْحَی
و تثنیتهما اَفْتَحانِ و فُتْحَیانِ و الجمع منهما اَفْتَحُونَ و اَفاتِحُ و فُتَحٌ و فُتْحَیاتٌ المنع باز
داشتن الصبغ رنگ کردن الرهن گرو دادن السلخ پوست کشیدن بدانکه هر فعلیکه
برین وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف حلق و حروف حلق
شش است الحاء و الخاء و العین و الغین و الهاء و الهمزة که مجموعه و اُمّ خعه باشد اما
رَکَنَ یَرْکَنُ و اَبَی یَأْبَی شاذ است **باب پنجم** بر وزن فَعُلَ یَفْعُلُ بضم العین فی الماضی و
الغابر بدانکه این باب لازم است و اکثر اسم فاعل این باب بر وزن فَعِیل می آید چون الکرم
و الکرامة بزرگ شدن **تصریفه** کَرُمَ یَکْرُمُ کَرَمًا و کَرامَةً فهو کریمٌ
الامر منه اُکْرُمْ و النهی عنه لا تَکْرُمْ الظرف منه مَکْرَمٌ و الآلة منه مِکْرَمٌ و مِکْرَمَةٌ
و مِکْرامٌ و تثنیتهما مَکْرَمانِ و الجمع منهما مَکارِمُ و مَکارِیمُ افعل التفضیل منه

اکرم والمؤنث منه کرمی وتثنیتها اکرمان وکرمیان والجمع منها اکرمون واکارم
وکرم وکرمیات اللطف واللطافة پاکیزه شدن القرب نزدیک شدن
البعد دور شدن الکثرة بسیار شدن آما تشا وآنکه وزن او کمتر آید آنرا سه باب است

باب اول بر وزن فعل یفعل بکسر العین فیهما چون الحسبان والحسبان پنداشتن
تصریفه حسب یحسب حسبا وحسبانا فهو حاسب وحسب یحسب حسبا و
حسبانا فهو محسوب الامر منه احسب والنهی عنه لا تحسب الظرف منه محسب
والآلة منه محسب ومحسبة ومحساب وتثنیتها محسبان ومحسبتان والجمع منهما محاسب
ومحاسیب افعل التفضیل منه احسب والمؤنث منه حسبی تثنیتها احسبان وحسبیان
والجمع منها احسبون وحاسب وحسب وحسبیات بدانکه صحیح ازین باب جز حسب
یحسب ونعم ینعم دیگر نیامده است النعمة خوش عیش شدن باب دوم
بر وزن فعل یفعل بکسر العین فی الماضی وضمها فی الغابر بدانکه صحیح ازین باب
جز فضل یفضل دیگر نیامده است وبعضی حضر یحضر ونعم ینعم را نیز ازینباب گویند
چون التفضل افزون شدن وغلبه کردن تصریفه فضل یفضل فضلا فهو فاضل
وفضل یفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل والنهی عنه لا تفضل الظرف منه
مفضل والآلة منه مفضل ومفضلة ومفضال وتثنیتها مفضلان ومفضلتان

والجمع منها أَفاضِل ومَفاضيل افعل التفضيل منه أَفْضَل والمؤنث منه فُضْلى
وتثنيتها أَفْضَلانِ وفُضْلَيانِ والجمع منها أَفْضَلُونَ وأَفاضِل وفُضَل وفُضْلَيات
الفُضُول حاضر شدن باب سوم بر وزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العين في الماضي وفتحها
في الغابر بدانكه هر ماضي كه مضموم العين باشد مستقبل او نيز مضموم العين آيد
مگر در حرف واحد از معتل عين واوي باشد كُدتُ تكاد چون الكَوْد والكَيْدُودة آهسته نزديك

يعني بجاي عين كلمه او حرفي باشد از حروف علت ۱۲

شدن الفعل منه كادَ يَكادُ كَوْدًا وكَيْدُودة فهو كائِد وكِيدَ يُكادُ كَوْدًا وكَيْدُودة
فهو مَكُود الامر منه كُدْ والنهي عنه لا تَكُدْ الظرف منه مَكاد والآلة منه مِكْوَد ومِكْوَدة ومِكْواد
وتثنيتها مَكادانِ ومِكْوَدانِ والجمع منها مَكاوِد ومَكاوِيد افعل التفضيل منه
أَكْوَد والمؤنث منه كُودى وتثنيتها أَكْوَدانِ وكُودَيانِ والجمع منها أَكْوَدُونَ
وأَكاوِد وكُوَد وكُودَيات كُدتُّ در اصل كَوُدتُ بود ضمه بر واو دشوار داشته
نقل كرده بما قبل واو دادند واو از جهت اجتماع ساكنين افتاد بعده دال را با تا بدل كردند
وتا را در تا ادغام كردند كُتُّ شد ويَكاد در اصل يَكْوَدُ بود حركت واو نقل كرده
بما قبل دادند پس از جهت فتحه ما قبل واو الف گشت يكاد شد واين لغت بعضي
اگر گويند آيا ثلاثي منشعب كه در وي حرف زائد باشد بر دو گونه است يكي آنكه
ملحق برباعي باشد دوم آنكه ملحق برباعي نباشد اما آنكه ملحق برباعي باشد نيز بر دو گونه

یکی آنکه در وی الف وصل در آید و دیگر آنکه در وی الف وصل در نیاید اما آنکه در وی الف
وصل آید آن شش باب است باب اول بر وزن اِفتِعال چون الاِجتِناب
پرهیز کردن تصریفه اِجتَنَبَ یَجتَنِبُ اِجتِنابًا فهو مُجتَنِبٌ و ذاک مُجتَنَبٌ
اِجتِنابًا فهو مُجتَنَبٌ الامر منه اِجتَنِبْ والنهی عنه لا تَجتَنِبْ الاِقتِباس نور چیدن
الاِقتِناص صید کردن الاِلتِماس جستن الاِعتِزال یکسو شدن الاِحتِمال برداشتن
الاِختِطاف ربودن باب دوم بر وزن اِستِفعال چون الاِستِنصار طلب
یاری کردن تصریفه اِستَنصَرَ یَستَنصِرُ اِستِنصارًا فهو مُستَنصِرٌ و ذاک مُستَنصَرٌ
اِستِنصارًا فهو مُستَنصَرٌ الامر منه اِستَنصِرْ والنهی عنه لا تَستَنصِرْ الاِستِغفار آمرزش
خواستن الاِستِفسار پرسیدن الاِستِقرار رسیدن و رانیدن الاِستِخلاف کسی را
بجای خویش یا بجای دیگری نشانیدن الاِستِمتاع برخوردار گرفتن یکی یا
بحجتی بدانکه این باب لازم و متعدی هر دو آید باب سوم بر وزن
اِنفِعال چون الاِنفِطار شکافته شدن بدانکه فعلیکه بر وزن آید لازم باشد تصریفه
اِنفَطَرَ یَنفَطِرُ اِنفِطارًا فهو مُنفَطِرٌ الامر منه اِنفَطِرْ والنهی عنه لا تَنفَطِرْ الاِنصِراف
بازگشتن الاِنقِلاب گشته شدن باب چهارم بر وزن اِفعِلال بدانکه این باب
لازم است چون الاِحمِرار سرخ شدن تصریفه اِحمَرَّ یَحمَرُّ اِحمِرارًا فهو مُحمَرٌّ

الامر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِرْ والنهی عنه لا تَحْمَرَّ لا تَحْمَرِرْ الاخضرار سبز شدن
الاصفرار زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ

باب پنجم بر وزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن تصریفه
اِدْهامَّ یَدْهامُّ اِدْهیماماً فهو مُدْهامٌّ الامر منه اِدْهامَّ اِدْهامِّ اِدْهامِمْ والنهی
عنه لا تَدْهامَّ لا تَدْهامِّ لا تَدْهامِمْ الاسمیرار گندم گون شدن الاکمیتات کمیت
شدن اسپ الاشهیباب سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات
بدانکه این باب لازم ست باب ششم بر وزن افعیعال چون الاخشیشان
سخت و درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشَنَ یَخْشَوْشِنُ اِخْشیشاناً فهو مُخْشَوْشِنٌ
الامر منه اِخْشَوْشِنْ والنهی عنه لا تَخْشَوْشِنْ الاخریراق دریده شدن جامه الاخلیلاق
کهنه شدن جامه الاملیلاح شور شدن آب الاحدیداب کوژ شدن پشت بدانکه
این باب هم لازم ست و در قرآن شریف نیامده است باب هفتم بر وزن
افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن تصریفه اِجْلَوَّذَ یَجْلَوِّذُ اِجْلِوّاذاً فهو
مُجْلَوِّذٌ الامر منه اِجْلَوِّذْ والنهی عنه لا تَجْلَوِّذْ الاخروّاط چوب تر شدن
الاعلوّاط بگردن شتر آویخته برو سوار شدن یقال اعلوّط البعیر اذا تعلّق بعنقه وعلاه
بدانکه ازین باب چیزی در قرآن نیامده است باب هشتم بر وزن افعلال

باب دوم بر وزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه
صرّف یصرّف تصریفاً فهو مصرِّف وصُرِّف یُصرَّف تصریفاً فهو
مصرَّف الامر منه صرِّف والنهی عنه لا تصرِّف التکذیب کاذب کسی [illegible]
التقدیم پیش شدن و پیش کردن التکلیف جابی اوردن باب سوم بر وزن تفعّل چون التقبّل
پذیرفتن تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلاً فهو متقبِّل وتُقُبِّل یُتقبَّل تقبّلاً فهو متقبَّل الامر
منه تقبّل والنهی عنه لا تتقبّل التفکّه میوه خوردن التلوّن رنگ گردن التعجّل
شتافتن التبسّم دندان سپید کردن بخنده و در باب تفعّل و تفاعل هر جا که دو تا در اول
کلمه بهم آیند روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بر وزن مفاعلة چون المقاتلة
والقتال بایکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتل یقاتل مقاتلة وقتالاً فهو مقاتِل
وقوتل یقاتل مقاتلة وقتالاً فهو مقاتَل الامر منه قاتِل والنهی عنه لا تقاتِل
المعاقبة والعقاب بایکدیگر عذاب کردن المخادعة والخداع فریفتن الملازمة
باهم لازم گردن المبارکة برکت گرفتن بچیزی [illegible] با کسی یا بچیزی المشارکة باهم
شریک شدن باب پنجم بر وزن تفاعل چون التقابل بایکدیگر رو بروی شدن
تصریفه تقابل یتقابل تقابلاً فهو متقابِل وتقوبل یتقابل تقابلاً فهو متقابَل
الامر منه تقابل والنهی عنه لا تتقابل التخاصم بایکدیگر خصومت کردن التجاهل

گفتن

یا با یکدیگر چون یان گفتن التعارف با یکدیگر شناختن التفاخر با یکدیگر فخر کردن اما ربا
بر دو گونه است یکی آنکه در وی حرف زائد نباشد دوم منشعب که در و
حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن یک باب است **باب اول**
بر وزن فعللة چون البعثرة بر هم زدن تصریفه بعثر یبعثر بعثرة فهو مبعثِر و بُعثِر یبعثَر
بعثرة فهو مبعثَر الامر منه بعثر والنهي عنه لا تبعثر الدحرجة بسیار گردیدن العسكرة
لشکر ساختن القنطرة پل بستن الزعفرة رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب آنست که
در وی حروف زائد باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل نباشد دیگر آنکه در وی همزه
وصل باشد اما آنکه در وی همزه وصل نباشد آن سه باب است **باب اول**
بر وزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن تصریفه تسربل یتسربل تسربلا
فهو متسربل الامر منه تسربل والنهي عنه لا تتسربل التبرقع برقع پوشیدن
التزندق زندیق شدن التبختر بناز خرامیدن اما آنکه در وی همزه وصل در آید آن دو باب است
و آن هر دو باب لازم است **باب اول** بر وزن افعنلال چون الابرنشاق
شاد شدن تصریفه ابرنشق یبرنشق ابرنشاقا فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق
والنهي عنه لا تبرنشق الاحرنجام جمع شدن الابلنداح فراخ شدن جای گاه
الاعرنكاس سیاه شدن موی الاسلنطاح بر قفا افتادن بدانکه این باب بیشتر آن لفظ

۱۲

نیامده است **باب دوم** بر وزن افعلال چون الاقشعرار موی تن خاستن
تصریفه اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر والنهی عنه
لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعرر الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاقذعرار پراگنده
شدن الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم الاشمهرار سخت شدن خار آنکه این باب در قرآن
شریف آمده است کما قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم الآیة اما ملحق
که ملحق برباعیست نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی
مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هشت باب است **باب**
اول بر وزن فعللة بتکرار لام چون الجلببة چادر پوشیدن **تصریفه** جلبب
یجلبب جلببة فهو مجلبب وجلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب الامر منه جلبب
والنهی عنه لا تجلبب الشمللة شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن **باب دوم**
بر وزن فعنلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن
تصریفه قلنس یقلنس قلنسة فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لا تقلنس
ولیس فی القرآن **باب سوم** بر وزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین
چون الجوربة پاتابه پوشیدن **تصریفه** جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر منه
جورب والنهی عنه لا تجورب الحوقلة سخت پیر شدن لیس فی القرآن **باب چهارم**

ساکن کردند تقلیسی شد متقلس در اصل متقلسی بود ضمه بر یا دشوار دانسته ساکن
کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد متقلس شد تقلسی در اصل چون
تقلسی بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت تقلسی شد متقلسی در
اصل متقلسی بود یا را از جهت فتحه ما قبل یا الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف افتاد متقلسی شد تقلس در اصل تقلسی بود یا بعلامت نهی افتاد و تقلس شد لا تقلس
در اصل لا تقلسی بود است اینجا نیز یا بعلامت جزمی افتاد لا تقلس شد اما آنکه ملحق برباعی
منشعب باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد و دوم آنکه ملحق به
احرنجم باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آن هشت باب است باب اول بر وزن
تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون التجلبب جامه پوشیدن تصریفه
تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب و النهی عنه لا تتجلبب الخ اگر
کرد او شدن لیس فی القرآن باب دوم بر وزن تفعنل بزیادة التاء قبل الفاء
والنون بین العین و اللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس یتقلنس تقلنسا
فهو متقلنس الامر منه تقلنس و النهی عنه لا تتقلنس لیس فی القرآن باب سوم بر وزن
تمفعل بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن بحالت خواری پیدا کردن تصریفه تمسکن
یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن و النهی عنه لا تتمسکن التمندل

منديل بستن يقال تمندل الرجل اذا مسح بيده المنديل اعلم ان هذا الباب شاذ
بل من قبيل الغلط على توهم الميم اصلا باب چهارم بروزن تفعلت بزيادة
التاء قبل الفاء وبعد اللام چون التعفرت خبيث شدن يقال تعفرت الرجل اذا صار
عفريتا اى خبيثا الصرف تعفرت يتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه
تعفرت والنهى عنه لا تتعفرت اعلم ان هذا الباب غريب باب پنجم بروزن
تفوعل بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء والعين چون التجورب پا تابه
پوشيدن الصرف تجورب يتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهى عنه
لا تتجورب التكوثر بسيار شدن وليس فى القرآن باب ششم بروزن تفعول
بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين العين واللام چون التسرول ازار پوشيدن الصرف
تسرول يتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه تسرول والنهى عنه لا تتسرول
الترهوك نيك گذشتن شتر وليس فى القرآن باب هفتم بروزن تفيعل بزيادة التاء
قبل الفاء والياء بين الفاء والعين چون التخيعل پيراهن بى آستين پوشيدن الصرف
تخيعل يتخيعل تخيعلا فهو متخيعل الامر منه تخيعل والنهى عنه لا تتخيعل التعيهر
بى سامان شدن گفتن اهل مراد بار كرد بدانكه اين باب در قرآن نيامده است باب هشتم بروزن
تفعلى بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تفعلى بوده است ضمه لام را بكسره

لله الحمد و المنة که از مجموعه نسخه شرح منظوم
مائة عامل حاوی عمده ترین مسائل نحو و معقول مشتهره
شرح مائة عامل
۱۲۶۱
از تصحیح و تحشیه کاشف دقائق عقلی و نقلی مولوی ابو العلی ظله العالی
در مطبع حسنی باهتمام شیخ محمد حسن طبع شد

هر دو در میدان عشق و نحو یکه تاز | آن یکی مسموم و آن دیگر شهید کربلا

رنگ نقش پای شان تا بخشیت لوح وجود | بوسها بر خامه زد صد بار نقاش قضا

بشنو از سر کرده شد امتان بعد الرسول | سنی حنفی غلام خاص هر چار را

گر پی تسهیل حفظ مبتدی کردم بنحو | ریخته اندک مایه خود نظم چندان بیبها

تا نگیری خرده گر یابی درو لفظ سقیم | نیست آسان نظم کردن مسالهء عربیه را

کلمه لفظ مفرد و موضوع باشد پس بدان | اسم و فعل و حرف اقسام ثلثه مر ورا

پس مرکب از دو کلمه گاه میباشد مفید | گه خبر زو یا طلب مفهوم میگردد ترا

هست نام آن کلام و جمله در عرف نحو | پس دو قسم جمله دان اسمیه و فعلیه را

جزو اول اسم گر باشد بدان اسمیه است | جزو اول مبتدا ثانی خبر شد غالبا

جملهٔ فعلیه ترکیبش ز فعل و فاعل است | جزو اول فعل و فاعل جزو ثانی شد ورا

اسم را باشد علامت لام و تنوین حرف جر | فعل ماضی و مضارع امر باشد دائما

مفید الانشا

یعنی

زبان اردو کے القاب و آداب و طرز تحریر خطوط و رقعات وغیرہ کی ایک کتاب

جسکو

پنڈت شیو نرائن مرحوم ڈپٹی انسپکٹر مدارس لکھنؤ و منشی امین الدین صاحب انسپکٹر مدارس اقسام

مرتب کیا

حسب الحکم جناب فیضمآب صاحب ڈائرکٹر آف پبلک انسٹرکشن ممالک

مغربی و شمالی و اودھ

حسب منشاء دفعہ ۱۸ ایکٹ ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء رجسٹری ہوا

بار دہم

مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ میں چھپی

ماہ مئی ۱۹۰۵ء

مفید الانشا

پہلی فصل انشا کے بیان مین

انشا پڑھنے سے خطون کا لکھنا اور پڑھنا آتا ہے۔ خط تین قسم کے ہوتے ہین ایک چھوٹے سے بڑے کو۔ دوسرے بڑے سے چھوٹے کو۔ اور تیسرے برابر والے کو اور ہمیشہ جب خط لکھنا ہو اُس وقت یہ خیال کر لینا چاہیے کہ جسے خط لکھتا ہے وہ بڑا ہے یا برابر یا چھوٹا۔ جو شخص خط لکھتا ہے اُسے کاتب یا لکھنے والا کہتے ہین۔ اور جسے خط لکھا جاوے اُسے مکتوب الیہ کہتے ہین

چھوٹائی اور بڑائی اور برابری دو قسم کی ہوتی ہے ایک رشتہ داری اور صحبت مین دوسری جبکہ رشتہ داری وغیرہ نہو مگر ملاقات اور جان پہچان یا دنیا کا کوئی کام اُس سے متعلق ہو پس رشتہ داری مین تو چھوٹائی بڑائی اور برابری سن سال پر ہوگی اور ملاقات وغیرہ مین رتبہ اور مال اور کمال پر مثلاً کاتب کیسا ہی بڑے رتبے کا ہو یا مالدار یا بڑا عالم و فاضل ہو مگر جب اپنے سے بڑے رشتہ دار کو لکھیگا تو ضرور بڑا اور بزرگ کر کے لکھیگا اور غیریت مین گو مکتوب الیہ

پڑھنے کا بڑا نقصان ہوگا سب دفعہ کے لڑکے آگے بڑھ جاوینگے اور مین پیچھے رہجاؤنگا تذلیا کردن نا چارہون یہ بھی ضروری کام ہے خیر جناب کی شفقت سے محنت کرکے جلد برابر ہو جاؤنگا۔

معروضہ ۸ - جولائی ۱۸۷۶ء - عریضہ ادب رام ناتھ طالبعلم دفعہ ۴ - مدرسہ بجنور

دوسرا خط ماں کے نام

جناب والدہ صاحبہ معظمہ مکرمہ دام مجدہا - آداب کے بعد مطلب عرض کرتا ہون کہ خط آپ کا پہونچا سرفراز ہوا جب فرمائے آپ کے بہن بہن کے گھر گیا تھا اور بھائی صاحب سے مین نے عرض کیا کہ والدہ صاحبہ نے ہمشیرہ صاحبہ کو بلایا ہے اور بہت بہت آپکو دعا دی ہے - فرمایا ہے کہ ابھی مجھے بڑی تکلیف ہوگی سردی کا موسم آنے دو ہین دورے پر صاحب کے ہمراہ جاؤنگا اسوقت تمہین اختیار ہے لیجانا۔

پیشتر مین نے عرض کیا تھا کہ کپڑے میرے بہت پرانے ہوگئے ہین دو تین جوڑے بنوا دیجیے اگر ابھی تک کوئی کپڑا میرے پاس نہین پہونچا مجھے بہت تکلیف ہوتی ہے اگر دس بارہ روز اور دیر ہوئی تو باہر آنا جانا مشکل ہوگا - اور بڑی پریشانی ہوگی۔

تیسرا خط دادا کے نام

جناب قبلہ و کعبہ دادا صاحب دام ظلکم - تسلیمات کے بعد ملتمس ہون کہ کل موضع رامپور سے آدمی آیا اسکی زبانی معلوم ہوا کہ وہان دو روز برابر پانی برسا دریا خوب بڑھا ہے - اور فضل الٰہی سے غلہ بھی سستا ہونے لگا ہے

لوگ ابتک بہت پریشان تھے کہ کیا ہوگا اللہ نے اپنا فضل کیا۔ اب بیٹون بجگہ دینے مین دیر نہ چاہیے اگر ارشاد ہو تو کل جا کر سب تقسیم کر دون۔ سب چٹھے ہوے میرے پاس موجود ہین اور وہی لوگ لینے والے ہین جنھون نے پارسال لکھا تھا۔ کمترین سورج بلی۔

چوتھا خط نانا کے نام

قبلۂ برحق و کعبۂ مطلق جناب نانا صاحب مدظلکم۔ آداب تسلیمات و آرزوے حصول ملازمت کے بعد عرض پرداز ہون۔ جناب فرما گئے تھے کہ دوسری دفعہ کی کتابین ہین آٹھ دس روز مین بھجوا دونگا اسکو عرصہ مہینہ بھر کا ہوا اور ابھی تک وہ کتابین عنایت نہین ہوئین مولوی صاحب روز تاکید فرماتے ہین جن لڑکون کے پاس کتابین تھین انکو انھون نے پڑھا دیا مین ابھی تیسری دفعہ مین پڑہا ہون۔ آپکے پاس کتابین موجود ہین اور یہان خریدنے سے بجز نقصان کے کچھ فائدہ نہین۔ آپ یاد فرما کے جلد بھجوا دیجیے گا۔ ورنہ مین دفعہ مین کسی لائق نہ رہونگا۔ والدہ صاحبہ کی طرف سے آداب قبول ہو۔ عبودیت کیش عبد اللہ۔

پانچوان خط نانی کے نام

نانی صاحبہ مکرمہ معظمہ سلامت۔ آداب و تسلیمات عرض کر کے گزارش کرتا ہون مین یہان بہت اچھی طرح آرام سے ہون اور آپکی خیر و عافیت شب و روز چاہتا ہون نوازش نامہ پہونچا حسب الطلب آپکے دس روپیہ کی سرکاری ہنڈوی بھیجتا ہون بھائی نراین داس کے نام ہے ہنڈوی کی پشت پر رسیدی دستخط کرا کے سرکاری خزانہ سے ہین بھجوا دینا دیا لین [illegible]

کسی طرح کا نہین دیجاتے۔ اگر وہان پوچھین کہ کسنے ہنڈوی بھیجی تو میرا نام لیوین اور اگر پوچھین کہ کسکے نام ہے تو اپنا نام بتادین۔ تین مہینے بعد دوسری ہنڈوی سو روپیہ کی روانہ کرونگا آپ خاطر جمع رکھین مجھے ہر دم اُسی طرف خیال ہے۔
احقر العباد کیدار ناتھ پرشاد

چھٹا خط چچا کے نام

جناب چچا صاحب قبلہ و جہان سلامت۔ بندگی و تسلیمات کے بعد عرض یہ ہے کہ جب سے آپ بلرامپور تشریف لیگئے ہین تب سے کوئی خط آپ کا نہین پہونچا اور نہ کسی کی زبانی کچھ معلوم ہوا۔ جناب قبلہ گاہی صاحب اور والدہ صاحبہ سب منتظر رہتے ہین جلد اپنی خیر و عافیت سے اُنکو مسرور کیجیے۔ آپ فرما گئے تھے کہ مین وہان پہونچکر فوراً آدمی مع اسباب روانہ کرونگا۔ اُسکا بھی کچھ حال نہ معلوم ہوا۔ راجہ صاحب سے آپکی ملاقات ہوئی یا نہین۔ اگر ہوئی تو کسطرح آپ سے پیش آئے۔ یقین ہے کہ وہان کوئی نہ کوئی صورت روزگار کی آپکے واسطے جلد نکل آویگی اور کیون نہو وہ ایک ہندوستانی سرکارین ہین اور انہین ہم لوگونکا بہت پاس ہے۔

اللہ رام داس کتب فروش مجھے ملے تھے روپے کا تقاضا کرتے تھے مجھے صحیح معلوم نہین کہ کسقدر اُنکا آپکے ذمہ ہے ورنہ مین ادا کر دیتا جو آپ تحریر فرما دین اُنھین دیدیا جاوے۔ کمترین صاحبدین۔

ساتوان خط ماموں کے نام

ماموں صاحب قبلہ سلامت۔ آداب تسلیمات کے بعد عرض یہ ہے

ہمشیرہ عزیزہ کی شادی کے بارہ مین جو آپ نے تحریر فرمایا تھا کہ لالہ سورج مل کے یہان نسبت قرار پائی ہے اس سے کمال خوشی ہوئی والدہ صاحبہ نے بھی بہت پسند کیا۔ لڑکا بہت اچھا پڑھا لکھا محنتی کماؤ ہے۔ خدا اسکو سلامت رکھے

آپ نے جو لالہ موصوف کی باتین تحریر کین انسے مجھے کمال تعجب ہوا کہ وعدہ و اقرار وہ آپ سے کس بات کا لیتے ہین کیا ہم انکے لڑکے کو مول لیتے ہین کہ انکو اسقدر روپیہ دیوین۔ ہمین جو مقدور ہوگا اپنی لڑکی کو دیوینگے یہ شرافت کی بات نہین ہے۔ اسکو وہ غنیمت نہین جانتے کہ انکا گھر آباد ہو جاوے گا۔ شادی بیاہ کیا ہوا خرید و فروخت ہوئی۔ افسوس ہے کہ ابھی یہ رسمین یہان سے دور نہین ہوئی ہین۔

آٹھوان خط موسی کے نام

خالہ صاحبہ مکرمہ مشفقہ سلامت۔ آداب کورنش کے بعد عرض کرتا ہون کہ آپ کا نوازشنامہ بسبیل ڈاک پہونچا حال معلوم ہوا۔ آپ نے جو تحریر فرمایا کہ میرے دیکھنے کو کمال درجہ آپکا جی چاہتا ہے درحقیقت مجھے بھی نہایت آرزو قدمبوسی کی ہے کیونکہ اب پانچ برس گذرتے ہین کہ جب سے مین آپ سے جدا ہوا ہون۔ مگر کیا کرون کہ نہ کوئی ایسی تعطیل ہوتی ہے کہ مین حاضر ہون اور نہ رخصت ملتی ہے۔ اب مین نے بیتاپور کی تبدیلی کی درخواست کی ہے امید کہ منظور ہو جاوے اسوقت مین ضرور ضرور خدمت مین مشرف ہو کر جاؤنگا۔

والدہ صاحبہ ابھی فرخ آباد سے واپس نہین آئین کل خط آیا تھا اسمین لکھا تھا کہ ابھی پندرہ روز وہان اور مقام ہے اسکے بعد وہان سے سب

لوگ چلینگے چاہیے کہ ہم روز مین آجادین فقط۔

نوان خط بڑے بھائی کو

بھائی صاحب مشفق و مکرم بندہ سلامت - کل تار برقی پر خبر وحشت اثر برخوردار طالب کی شنکر عجیب شکستہ کا حال ہوا کچھ عرض نہین کرسکتا کہ کسقدر رنج اسکا صدمہ مین آیا کہان آپ اُسکی شادی کی فکر مین تھے اور کہان اُسنے اسقدر جلد سب کو چھوڑکر عالم جاودانی کی راہ لی اِس رنج و الم کی کیا تشریح ہو طاقت رونے کی بھی نہ رہی افسوس ہزار افسوس ہے کہ ایسا سعادتمند لکھا پڑھا لڑکا چل بسا اب ہمارے افسوس اور رونے سے کیا ہوسکتا ہے سواے صبر کے کوئی چارہ نہین آپ اگر صبر نہ فرماوینگے اور سبکو تسکین نہ دینگے تو یہ سب عورتین اور زیادہ ماتم کرکرکے اپنے تئین ہلاک کرینگی - اور کچھ فائدہ نہوگا خدا اُس بیچارے کی مغفرت کرے اور ہم سب کو صبر دیوے فقط۔

دسوان خط بڑی سالی کو

بہن صاحبہ مشفقہ سلامت - آپکا خط ایک عرصۂ دراز کے بعد پہونچا خیریت دریافت ہونے سے ہمکو اطمینان ہوا آپ سے جب پوچھو کہ آپ خط کیون نہین بھیجتی ہین تو آپ یہی جواب دیتی ہین کہ کوئی لکھنے والا نہ تھا خوب بہانہ آپ نے نکالا ہے - اور اگر در اصل یہی بات ہے تو یہ بھی کسکا قصور ہے مین نے تو آپ سے کئی مرتبہ عرض کیا تھا کہ صرف دو کتابین ناگری کی اگر آپ محنت کرکے ایک دو مہینے مین پڑھ لیوینگی تو اپنے خط و کتابت مین کسی کی محتاج نرہینگی - لیکن آپ کیون مانینگی - میری چھوٹی ہمشیرہ نے دیکھتے ہی دیکھتے ناگری لکھنا پڑھنا سیکھ لیا اب سب گھر کا

حساب وکتاب وہی لکھتی ہے اور والدہ صاحبہ کی طرف سے سبکو خط لکھا کرتی
ہے اور گھر میں بڑا کام اُس سے نکلتا ہے انشاء اللہ جب بڑی ہوگی اپنی اولاد کو
شروع سے اچھی باتیں سکھا دیگی اور جو بات کریگی وہ درست اور عقلمندی کے
ساتھ کریگی۔ اسے ابھی کچھ نہیں کہا ہے اگر آپ مستعد ہوں تو آپکو ایک ہی چٹھی میں
بقدر ضرورت لکھا جاوے و السلام

گیارھواں خط آقا کے نام

راجہ صاحب عالی خاندان بندہ نواز و نعمت دام اقبالکم۔ آداب و کورنش کے
بعد عرض پرداز ہوں کہ ان دنوں اپنے گھر میں خرچ کی طرف سے بہت تکلیف ہے
اور اسپر لڑکے کی شادی آ پڑی ہے اور سوائے حضور کے کوئی مربی اور پرورش
کنندہ ہمارا نہیں کہ اُسکو تکلیف دوں اور اگر شادی نہ ہوتی تو اسقدر ضرورت بھی نہ تھی
لیکن یہ عزت کا کام ہے اور اگر اچھی طرح نہ کریں تو حضور کے نمک خوار کہلاتے ہیں میں نے
خرچ تخمینہ اسپر شادی سے کئی مرتبہ کہا کہ حضور سے تمام خرچ انکو حضور ضرور پرورش فرما دینگے
مگر اسکو حجاب آتا ہے کیونکہ ہمیشہ سے حضور ہی سے پرورش پاتے تھے اور اب تھوڑے سے لیے
کے لیے حضور کو تکلیف دیویں مگر ناچار جب کسی طرح سے کوئی تدبیر نہو سکی اُسوقت میں
میں نے بلا اُسکی اطلاع کے یہ عرضی حضور میں ارسال کی کہ اگر ایسے وقت میں سرکار سے
گذشتہ عتاب پاک ہوجاوے تو کمال خاوندی اور پرورش ہوگی۔

بارھواں خط تحصیلدار یا کسی عہدہ دار سرکاری کے نام

تحصیلدار صاحب مخدوم و مکرم بندہ سلامت۔ بعد از تسلیم عرض یہ ہے کہ نامہ
نامی بطالب امن نیازمند کے پہونچا چونکہ صاحب ڈپٹی کمشنر بہادر کی کچہری میں

بندے کا مقدمہ پیش ہے اور اسمین مین اصالتاً روبکاری کرتا ہون اسواسطے جناب
مین کل کسیطرح حاضر نہین ہو سکتا پرسون تک انشاء اللہ تعالی ضرور آؤنگا اگر کوئی
نہایت ضرورت ہو تو ارقام فرمایئے فوراً اسکی تعمیل آپکے خاطر خواہ ہوگی حاضر ہونے مین
مجھے کچھ عذر نہ تھا مگر روبکاری سے مجبور ہون۔ پیشتر جو آپ نے دارالشفا کے چندے
کے بارے مین تحریر فرمایا تھا یہ میری عین خوشی ہے جو آپ تجویز فرماوین مین دستخط کردونگا
دس روپیہ ماہواری تک مجھے گران نہین ہے۔ ثواب کسقدر عظیم ہے ایسے ایسے دس بیس
بہت سے کامون مین صرف ہوا کرتے ہین۔

فصل تیسری چھوٹون کے نام القاب

چھوٹون کے القاب یہ ہین

بیٹے اور پوتے کو۔ برخوردار نور چشم راحت جان طول عمرہ۔
داماد بھتیجے اور بھانجے کو۔ فرزند دلبند جگر پیوند زاد عمرہ۔
چھوٹے بھائی کو۔ برادر بجان برابر سلمہ۔
بیٹی کو۔ قرۃ باصرہ قرن سلمہا۔
چھوٹی بہن کو۔ ہمشیرہ عزیزہ زاد عصمتہا۔
پوتی نواسی بھتیجی اور بھانجی کو۔ نور چشم لخت جگر من سلامت۔
نوکر کو۔ معتمد الخدمت فلان شخص خوش رہو۔

پہلا خط لڑکے کے نام

برخوردار نور چشم راحت جان طول عمرہ۔ بعد ازدعاے عمر و ترقی درجات کے
واضح ہو۔ عرصے سے تمھارا خط نہین آیا معلوم نہین کہ تم کیا کرتے ہو کچھ پڑھتے

سے لکھتے ہو یا نوکری کرتے ہو ہمنے تمکو وہان اسواسطے بھیجا ہے کہ جلدی سے کچھ تحصیل علم کرکے اپنے وطن آکر گھر کی زمینداری وغیرہ کو دیکھو مگر معلوم نہیں کہ تم کیا سمجھے بیٹھے ہو پانچ برس تمھیں وہان ہو گئے اور ابتک معلوم نہوا کہ تمنے کیا کیا ہمارا تو قول یہ ہے کہ لکھنا پڑھنا اسواسطے نہیں ہے کہ تم اپنا آبائی کام لوگوں کے ہاتھ چھوڑ دو اور آپ دس روپئے کی چاکری مین تمام ملک کی خاک چھانو اگر اپنی زمینداری مین کوئی صورت روئی وغیرہ کے کاشت کی نکالی جاوے تو کسقدر فائدہ کثیر ہے کارگران انگریزی کو بیحد روئی درکار ہے اور جسقدر انھین ہندوستان سے ملے وہ کم ہے چنانچہ وہ لوگ یہان کے حکام سے درخواست کرتے ہین کہ کوئی ایسی سبیل نکالین کہ یہان سے روئی زیادہ ملا کرے۔

دوسرا خط داماد کے نام

فرزند دلبند جگر پیوند سلامت۔ دعاے ترقی عمر و درجات کے بعد معلوم ہو تمھارا خط عرصۂ دراز سے نہیں آیا کچھ حال اُسطرف کا نہین معلوم ہوتا شب و روز طبیعت اُسی طرف لگی رہتی ہے کبھی کبھی خط تو بھیجا کرو خط سے نصف ملاقات ہوتی ہے کیسا آدمی فکر و تردد مین ہو مگر جیسے ہی کسی دوست یا عزیز کا خط آتا ہے سب فکر رفع ہو جاتی ہے اور طبیعت بحال۔ پیشتر تمنے لکھا تھا کہ مین اول دفعہ تحصیلی کی کتابین سب پڑھ چکا ہون اور ارادہ ہے کہ نارمل اسکول مین بھرتی ہو جاؤن عزیز میرے اگر ہماری صلاح لو تو تمھارے لیے یہ بہتر ہوگا کہ تم آگرے کے مدرسۂ طبی مین بھرتی ہو جاؤ دو برس تک وہان ڈاکٹری حاصل کرنی ہوگی اور تب تک چھ روپے ماہواری بھی ملینگے سواے اسکے تمھاری بڑی سالی بھی وہان ہے سب طرح کی آسایش تمکو ہوگی

یہان کی نوکری بہت عمدہ ہے۔ طبابت کا پیشہ بڑی عزت کا ہوتا ہے سرکار سے علیحدہ
تنخواہ ملتی ہے اور جس مریض کو دیکھنے جاؤ اُس سے فیس علیحدہ لینے کا اختیار ہے۔
صرف تین برس کی محنت ہے اور تمہین بہت جلد حاصل ہو جاتا۔

تیسرا خط بیٹی کو

قرۃ باصرہ بی بی فلان سلامت۔ تم جیتی رہو اور اپنے گھر جاؤ خط تمہارا
پہونچا بڑی خوشی ہوئی خاصکر اِس سے زیادہ مسرت ہوئی وہ تمہارا لکھا ہوا تھا
اپنی والدہ سے تم سب یہان کی خیر و عافیت کہدینا مین کہا تھا کہ اپنی [illegible] کانپور
سے بھیجونگا لیکن میرا اتفاق وہان ٹھہرنے کا نہین ہوا اسواسطے خط بھیجنے سے
معذور رہا اب یہان بنارس مین ایک ہفتہ مقیم رہونگا تمہین جو خط بھیجنا ہو تو راجی مل
کی کوٹھی نیر نئے چوک کے پتہ سے بھیجنا ہفتہ کے بعد مین کلکتہ جاؤنگا جو اسباب مین
اپنے ساتھ لایا تھا اُسمین سے کوئی ایک تہائی بک چکا ہے اور اچھا فائدہ ہوا ہے
امید ہے باقی چاہیے کہ یہ بھی کل تک فروخت ہو جاوے۔ مہاجن اگر روپے کا تقاضا کرتا ہو تو
تم پانسو والا نوٹ کسی کے پاس رہن رکھوا دینا اور تم اُسے بیباق کر دینا ورنہ پندرہ دن مین
مین خود خرچ روانہ کرونگا۔ تم اپنے پڑھنے لکھنے سینے پرونے وغیرہ سے غافل نہ رہنا۔
علم و ہنر بڑی چیز ہے تھوڑا بہت حساب بھی خوشخط اور سودرسی سیکھو تو میری بڑی خوشی ہو۔

چوتھا خط نواسی کے نام

نور چشم لخت جگر سلمہا ہفتہ عشرہ بہت دنون سے تمہارا خط نہین آیا
کل ایک شخص کی زبانی حکام کے [illegible] کو دعا پہونچے۔
سنا کہ تم بیمار ہو اس خبر کے سننے سے مجھے زیادہ بیقراری
ہوئی تمہین مناسب ہے کہ جلد اپنے مزاج کا سب حال لکھ بھیجو معلوم نہین کہ علاج کسکا

چوتھی فصل چھوٹون اور بڑون کے سوال وجواب

قبلہ گاہی صاحب دام ظلکم۔ پس از تمناے قدمبوسی کے عرض یہ ہے کہ عرصہ سے کوئی نوازشنامہ جناب کا نہین آیا تشریف لیجاتے وقت آپنے فرمایا تھا کہ مین ہر ہفتے مین ایک خط تیرے نام روانہ کیا کرونگا۔ مگر معلوم نہین کہ کون سبب مانع ہوا کہ ابھی تک کوئی سرفرازنامہ عنایت نہین ہوا۔ امیدوار ہون کہ اگر کوئی قصور کمترین کی طرف سے ظہور مین آیا ہو تو اُسے معاف فرمایئے گا۔ حسب ایما آپکے فدوی نے یکم اپریل سے کچھ فارسی بھی شروع کی ہے یعنی بالفعل گلستان پڑھتا ہون یقین ہے کہ اگر اسی طرح ایک سال پڑھتا رہا تو اُردو میری بہت درست فصاحت کے ساتھ ہوجاویگی۔ اپنی طرف سے خوب محنت و مشقت کرتا ہون آگے جو کچھ نتیجہ اُسکا حاصل ہو وہ بات ہے زیادہ آداب فدوی رامدین

جواب

برخوردار نورچشم لالہ رامدین طولعمرہ۔ دعاے ترقی عمر و درجات کے بعد واضح ہو کہ فضل الٰہی سے مین یہان بخیر وعافیت ہون تمھاری تندرستی رات دن اللہ تعالیٰ سے چاہتا ہون۔ خط تمھارا پہونچا بڑی خوشی حاصل ہوئی۔ تمنے جو شکایت میرے خط نہ پہونچنے کی لکھی تھی سو درست اور صحیح ہے حقیقت مین جیسا تم لکھتے ہو مین نے وعدہ کیا تھا کہ ہر ہفتہ عشرہ مین میرا ایک خط پہونچتا رہیگا مگر کیا لکھون اِس عرصہ مین چونکہ حکام کے ساتھ برابر دورہ مین رہنا ہوا اسوجہ سے خط بھیجنے مین تامل ہوا باقی سب طرح خیریت ہے خاطرجمع رکھو حسب ہدایت ہماری

تمھارے فارسی شروع کرنے کا حال معلوم ہوا تمنے بہت خوب کیا گلستان کے پڑھنے سے علاوہ درستی زبان کے بہت سے فائدے ہین اُسکی حکایات اکثر ایسی عمدہ نصیحت کی ہین کہ اگر اُنپر عمل کیا جاوے تو پوری انسانیت حاصل ہو۔ اگر تم محنت کرتے ہو تو ضرور انشاء اللہ اُسکا میوہ پاؤگے۔ علم بے محنت کسی کو نہین حاصل ہوتا ہے فقط زیادہ دعا۔

۲۔ والدہ صاحبہ محترمہ مکرمہ زاد مجدہا۔ بندگی و آداب کے بعد التماس یہ ہے کہ آپ سے رخصت ہو کر روزگار کی تلاش مین بنارس پہونچا ایک ہفتہ کے بعد کرشن دت و گیادت مہاجنون کی دوکان مین دس روپیہ ماہواری پر منیم کا رندگی کی نوکر ہوا۔ ابھی صرف ایک مہینے کی تنخواہ ملی ہے اُسمین سے ۵ خرچ ہو چکے ہین باقی پانچ روپئے گھر کے واسطے جمع ہین خدا چاہیگا دو تین مہینے مین دس روپیہ تک کی ہنڈوی روانہ کرونگا اِس شہر مین ریشمی کپڑے اچھے اور سستے بکتے ہین میرا ارادہ ہے کہ ضرورت کے موافق جو آپ ارشاد فرمادین وہ خرید کرکے بھجوا دون سوا اسکے ایک میرے دوست پیدا ہوئے ہین اور وہ ریشمی کپڑون کی دوکان کرتے ہین وہ مجھکو قرض بھی دے دینگے اور قیمت مین بھی رعایت کرینگے آپ کی اجازت کا منتظر ہون۔ زیادہ کیا تصدیعہ دون۔

جواب

میری آنکھون کے نور اور جگر کے ٹکڑے راہدین کو میرا بہت بہت پیار اور دعا پہونچے۔ بیٹا خط تمھارا عین انتظار مین آیا آنکھون کو روشنی اور دل کو ٹھنڈک ہوئی تم صحیح و سلامت رہو تمھاری نوکری سنکر نہایت خوشی اور اطمینان حاصل ہوا

تمنے جو لکھا کہ مین چار مہینے مین روپیہ کی ہنڈوی بھیجونگا سو عزیز میرے تم جیتے رہو بہتنا وہی
تو بہت بہتر وہان بھیجو گے اور مین خرچ کرونگی تمسے مجھے سب امید ہے مدد دوگے
تمہاری ہی ہے کہ تمہین اپنے گھر کا اسقدر خیال ہے مین بہر گزارش فدوی یاد بجا لاکر
کہ ایک تو تم ناز پروردہ اور دوسرے تم نوکری پر نکلے ہو اسلیے طبیعت والدہ صاحبہ
تیسری طرف سے تم بے فکر رہو مین یہان ہین ٹھنڈائی وغیرہ کا استعمال ہوا
ضرورت ہوگی سب تدبیر ہو جائیگی تم وا بہ ڈاکٹر صاحب کی تشخیص سے انگریزی کونین
اٹھانا دو پیسے ہر وقت ابتدا الٰہی سے کسی قدر افاقہ معلوم ہوتا ہے امید کہ جلد
ہو عزیز میرے صورت ہے سب اطمینان خاطر رکھین والدہ صاحبہ موصوفہ اکثر آپ کو یاد
بے کار ماتی ہین آج کے روز فدوی سے فرمایا تھا کہ کوئی سواری آپ کی خدمت مین
روانہ کر چنانچہ حسب الحکم انکے جناب عمومی صاحب کا یابو خدا بخش سائیس
کے ہاتھ روانہ کر کے امیدوار ہون کہ ضرور تشریف لائیے گا اور بڑا اور
عزیز نصیر الدین کو بھی ضرور ہمراہ لائیے گا تا کہ جناب کی قدمبوسی اور انکا
دیدار دو خوشی حاصل ہون زیادہ بندگی ۔

جواب

فرزند ارجمند سید اصغر علی کو اسکے ماموں کا پیار اور دعا پہونچے تمہارا خط
تمہاری والدہ کا حال سنکر نہایت دل کو تردد ہوا مجھے تعجب ہوتا ہے کہ
نہ تمنے اور نہ تمہارے والد نے آج تک ہمکو بیماری کی اطلاع دی اور اب تحریر
کیا ہے کہ عرصہ ایک مہینے سے مبتلا بیماری ہین واہ رے صاحبو آپکی دانشمندی
خیر شکر ہے کہ اب پہلے سے کچھ صورت افاقے کی معلوم ہوئی خدا چاہیگا تو

جلد مرض دفع ہو جاویگا یہ دوا اس بیمار کے واسطے اکسیر ہے تحفۂ جو دوبارہ پھیرے
آنے کے لکھا تھا اے عزیز میرے مجھے تمھارے لکھنے کی کچھ حاجت نہ تھی مین خود
تمھارے خط کے پہونچتے ہی وہان موجود ہوتا مگر کیا کہون کل خبر ہے کہ جناب
صاحب ڈپٹی کمشنر بہادر کوٹھی نکٹ ملاحظہ فرمانے آوینگے اور کیا تعجب کہ اسپتال
مین بھی حسب معمول تشریف لاوین اسواسطے کل تک معذور ہون مگر پرسون
مجھے ضرور اپنے یہان سمجھنا اور عزیز نصیر الدین کو یابو پر سوار کرکے روانہ کرتا ہون
گو اس غیر حاضری مین اسکا بڑا ہرج مدرسہ مین ہوگا اور لڑکے آگے
ہو جاوینگے مگر ناچار حسب الطلب تمھاری روانہ کرتا ہون دو ایک روز مین
آسے جلد واپس کرنا نہین تو مدرس صاحب مجھ سے شاکی ہونگے اور اسکا
نقصان الگ ہوگا۔

۵۔ چچا صاحب قبلۂ برحق و کعبۂ مطلق زاد اشفاقہ۔ تسلیمات اور کورنش کے
بعد عارض مدعا ہون الحمد للہ کہ یہان سب طرح پر خیر و عافیت ہے آپ کے مزاج
عالی کی صحت و سلامتی کی دعا شب و روز درگاہ الٰہی سے مانگتا ہون۔ نوازشنامہ
جناب پہونچا ممنون کیا شکر گذار کی بیکاری اور بیروزگاری کا حال سنکر دل کو رنج
ہوا نوکری کا دروازہ کمبخت ان دنون ایسا بند ہو گیا ہے کہ جدھر دیکھو اُدھر
بے روزگاری ہے کہین نام روزگار نہین اسپر خرابی یہ ہے کہ روز بروز سب
قسم کے لوگ پڑھ لکھ کر تیار ہوتے جاتے ہین اور سب کی خواہش یہی رہتی ہے کہ
کہین محرری وغیرہ کی نوکری کیجیے یہ کسی کو حوصلہ نہین ہوتا کہ کوئی کارخانہ
کیجیے یا کچھ مال لیکر اسے بمقام مناسب فروخت کیجیے یا اپنے کاروبار کو اپنی

عقل اور اپنے معلومات سے چمکاتے ہیں اور ہزار ہا ذریعے معاش کے ہیں ان مین
سے کسی کو آزماتے نہین جسکو دیکھیے نوکری کا متلاشی ہے۔ صاحبان انگریز کو
دیکھیے کیسے خاندانی اور امیر کبیر ہوں مگر جس کام مین فائدہ دیکھین گے اسی کو
اختیار کر لیتے ہین ان دنون حسب اتفاق میری کچہری مین بھی کوئی جگہ خالی
نہین کہ اسپر انھین بلواؤن ایک میرے عنایت فرما صاحب عالیشان ضلع
گونڈہ مین مہتمم بندوبست ہوے ہین اگر آپ فرماوین تو مین اُنکی خدمت مین
اُسکی نسبت عریضہ بھیجون کیا تعجب کہ براہ عنایت و مہربانی کے صاحب ممدوح
کوئی سبیل اُسکے روزگار کی فرمادیوین جیسا آپ تحریر فرماوینگے ویسا عمل
مین لایا جاویگا فقط۔

جواب

برخوردار سعادت اطوار اقبال نشان زاد و رجاتہ۔ دعاے ترقی مدارج
کے بعد مطالعہ ہو کہ تمہارا خط بجواب رقیمۂ دعا کے پہونچا خدا انکو روز بروز ترقی درجات
دیوے اور عمر و دراز کرے۔ حقیقت مین عجب زمانہ آیا ہے کہ جدھر دیکھو روزگار کی
شکایت ہے اور مین نے انکو اسوقت مین تکلیف دی کہ جب مین اسکے لیے
ڈھونڈھتے ڈھونڈھتے پریشان ہو گیا ہر گاہ کوئی صورت نہ نکلی ہمسایہ کا حق بہت
ہوتا ہے کہاں تک نہ کہے تو کس سے چند گھڑی ہوا سے گونڈے جاتے ہین ہرگز
کسی طرح کچھ عذر نہوگا آپ بے تامل صاحب محتشم الیہ کی خدمت مین تحریر کرین
جسوقت وہ طلب فرماوینگے فوراً روانہ ہو جاویگا گھڑی بھر کی دیر نہوگی تم اب
اسکا وہ حال نہ جانو کہ چودہ برس اُدھر تھا البتہ اُسطرف اُسے استقدر حاجت

نہ تھی باپ کا مال مفت ہاتھ آیا تھا اور یہی وجہ ہوئی کہ تمنے دو تین بار آئین تجربہ
بھی کی مگر اسکی لاپروائی سے کوئی امر ظہور میں نہیں آیا خیر اب بھی کچھ آج نہیں گیا ہے
یہ بڑھاپا اسکا تمہاری وجہ سے بسر ہو خیر خدا انکو سلامت رکھے فقط

۱۰۔ حکیم صاحب مسیحائے زمان زاد اللہ برکاتہ۔ آداب تسلیمات کے بعد
ناچار اپنی غرض عرض کرتا ہوں بندے کو عرصہ دو مہینے سے اکثر شکایت ہاضمے
کی رہتی ہے یعنی جو کھاتا ہوں ہضم نہیں ہوتا گو سابق سے غذا اب کم کردی ہے
مگر وہ بھی نہیں پچتی۔ سوا اسکے کبھی کبھی درد سر بھی رہتا ہے پیشتر بھی ہوتا تھا مگر
جناب حکیم محمد سعید خان صاحب کے نسخے سے شفا پائی تھی اب جس روز سے
پھر مبتلا ہوں میری نوکری کا حال آپ کو بخوبی روشن ہے کہ کس قسم کی ہے ایک روز
اسمیں قرار سے ایک جگہ مقام نہیں رہتا آج یہاں اور کل وہاں۔ اسپر سوا اسکے
گھوڑے کی کسی اور سواری میں بیٹھنا بھی نہیں۔ پھر اسپر مسافرت کی تکلیفیں اور
کھانے پینے میں اختلاف وقت غرض ایک دائم المرض سا ہو رہا ہوں تا وقتیکہ
آپ توجہ فرماکے کوئی عمدہ نسخہ گولی یا معجون وغیرہ کا عنایت نہ فرماوینگے تب تک
اس روزمرہ کی شکایت سے نجات نہ پاؤنگا۔ لہذا امیدوار عنایت قدیمانہ
توجہات بزرگانہ کا ہوں کہ جیسا آپ فرماوین ویسا عمل میں لاؤں نہایت
آپ کا احسان ہوگا فقط۔

منشی صاحب عنایت فرمائے بندہ سلامت۔ سلام و نیاز و دعائے صحت
و تندرستی کے بعد واضح رائے محبت پیرائے ہو آپکا عنایت نامہ مشعر شکا

بعد سے کے پہونچا شکر ہے کہ اپنی غرض پر تو بندہ آپکو یاد پڑا خواہ آپ یاد کرین یا نہ یاد کرین خدا آپکو جلد شفا دیوے معالجہ آپ کا مین بلا دیکھے نبض اور صورت کے ہرگز نہین کر سکتا مرض آپکا کسی قدر ردی ہے اور یکایک بلا دیکھے بھالے نسخہ لکھدینا مصلحت نہین ۔ آج سے پانچوین روز میرا مقدمہ کچہری مین درپیش ہے اور اس تقریب سے میرا وہان آنا ضرور ہوگا اگر آپ مکان پر رہین اور تھوڑی سی تکلیف کر کے حکیم شفا بخش صاحب کے مکان پر آجاوین تو بخوبی تشخیص ہو جاویگی اور آپ کے روبرو نسخہ لکھدونگا ۔ آپ اطمینان رکھین خدا اچھا کریگا تو شکایت نام کو نہ رہیگی لیکن چند روز کے واسطے یا تو آپکو رخصت لینی ہوگی یا کوئی سواری آرام کی مثل پینس کے رکھنی ہوگی فقط

۷ ۔ مولوی صاحب مکرم معظم بندہ زاد مجدکم ۔ تسلیمات و کورنش کے بعد عرض کرتا ہون آپکو معلوم ہوگا کہ ایک عرصہ سے میرا ارادہ تھا کہ غریب غربا کے واسطے ایک دارالشفا شہر مین تعمیر کراؤن مگر چونکہ ہر ایک کام اپنے اپنے وقت پر ہوتا ہے اسواسطے ابتک کوئی صورت ظہور مین نہ آئی اب فضل الٰہی سے معلوم ہوتا ہے کہ اسکا وقت آگیا چنانچہ میرا ارادہ ہے کہ پرسون کے روز صبح ۸ بجے نیو کھودی جاوے آپکا ہونا اسوقت بڑی برکت ہے شاید کوئی بات عمدہ نکل آئے لہذا مہربانی فرماکر ایک آدھ گھڑی کے واسطے ضرور تکلیف گوارا کر کے تشریف لائیے گا ۔ کار خیر ہے فقط

جواب

برخوردار نیک خصال بدارجی لال زاد درجاتہ ۔ دعاے ترقی عمر و مراتب کے

بعد واضح ہو کہ تمھارا خط بطلب میرے پہونچا تمھاری نیک نیتی اور منشاء خیر دیکھکر نہایت خوشی حاصل ہوئی خدا تمکو اس سے زیادہ توفیق دیوے درحقیقت اس سے زیادہ کوئی یادگار نہین اور نہ اس سے کوئی کار بہتر ہے مین انشاء اللہ ضرور ضرور بخوشی تمام پرسون صبح کو آؤنگا اور اگر شاید آنا نہوا تو چند موٹی موٹی باتون کا خیال ضرور رکھیے گا یعنی جس قطعۂ زمین پر مکان تعمیر ہو وہ نشیب مین نہو۔ چارطرف اسکے کھلا ہوا ہو۔ قریب مین کوئی ایسا نالہ یا کھیت وغیرہ نہو جسمین بدبو کا خیال ہو۔ دوسرے جہان تک ہوسکے مکان کا رخ اتر طرف ہو کہ کسی کے کہے پر نجانا اسمین سب موسمون مین آرام ہوگا کرسی ضرور ہو دیوارین اونچی اونچی اور چارون طرف کھڑکیان رکھوانا۔ باورچیخانہ وغیرہ فاصلے پر ہو سنہ و تاریخ کا پتھر بھی رکھنا گو کہ تم عقلمند ہو اور یہ باتین سب تمنے خیال کرلی ہونگی مگر خیر احتیاطاً تحریر کی گئین کہ شاید تمھارے کام آوین۔

پانچوین فصل برابر والون کے نام خط

مساوی درجے کے القاب یہ ہین

بھائی کو۔ برادر بجان برابر سلامت۔

بہن کو۔ ہمشیرہ صاحبہ زاد شفقتہا۔

بی بی کو۔ محرم راز ہمدم و ہمباز سلامت۔

دوست کو۔ مشفق مہربان عنایت فرمائے نیازمندان سلامت۔

ایضاً۔ معدن لطف و کرم زاد عنایتکم۔

" " شفیق بدل رفیق بندہ سلامت۔

دوست گرامی محب دلنواز من سلامت

ایضاً۔ دوست با صفا سلامت۔

القاب ہشتم۔ منشی صاحب محسن مہربان سلامت۔

۱۔ برادر مہربان برابر سلامت۔ سلام و نیاز و اشتیاق ملاقات کے بعد واضح رائے ہو کہ یہاں ابھی تک برسات نہیں ہوئی ہے سب لوگ بہت گھبرا رہے ہیں خدا اپنا فضل کرے نہیں تو ہزارہا آدمی اور جانور پیاسے مر جائینگے معلوم نہیں کہ اُدھر کیا حال ہے۔ اگر اتنی قلت نہو تو جانوروں کے واسطے کچھ چارہ اور گھر کے واسطے تھوڑے گیہوں اور چنے بھجوا دیجیے یہاں بڑی تکلیف ہے۔ بھوسا نام کو نہیں ملتا۔ زمین پر گھاس کسی قسم کی نہیں جمتی ہے۔ گیہوں آپ جس قدر بھجوا گئے تھے وہ سب خرچ ہو گئے صرف اب بیج کے باقی ہیں اگر انمیں ہاتھ لگایا جاویگا تو جو تین بوئینگے کیا گھوڑے کے واسطے کے واسطے زیادہ تر تکلیف ہے اُسے پانچ چھ سیر روز ہونا چاہیے وہ کہاں سے آوے دو سیر بھی اگر پاوے تو غنیمت ہے اگر تمہیں عذر نہو تو اسوقت دو ایک خریدار ہیں اُنکے ہاتھ بیچ ڈالا جاوے۔

۲۔ ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ سلامت۔ بعد ما وجب کے واضح ہو کہ جب سے تم اُسطرف تشریف لیگئی ہو دو قطعہ خط تمہارے نام بھیجے گئے مگر جواب ابتک نہیں آیا معلوم نہیں کہ کیا باعث ہے۔ بالفعل ضروری تحریر یہ ہے کہ حسب فرمایش تمہارے گفتگو نسبت برخوردار سید جان کی بذریعہ ماما حجام کے چند مقامات میں پیش کیگئی دو جگہ قرار پائی ہے ایک بخانہ محمد زمان خانصاحب رئیس مراد آباد دوسری بخانہ مولوی مبارک حسین خان صاحب رئیس شاہ آباد دونوں جگہ کے

حالات حسب و نسب سے تم بخوبی واقف ہوا ور دونوں لڑکیاں بھی ہوشیار عمر مین ۱۶
برس تک ہین اس بارے مین ارباب برادری اور بزرگون سے بھی پوچھا گیا سب
لوگونکی مرضی ہوئی ہے کہ مرادآباد مین بہتر ہے اب جیسی مرضی تمہاری ہو ارقام فرماؤ اور
پانسو روپیہ بذریعہ ہنڈوی کے بھیجا ہے رسم منگنی وغیرہ کی ماہ رجب مین کردیجاوے۔

م۔ مصدر لطف و کرم شیخ امام بخش صاحب زاد الطافکم۔ بندگی و نیاز و تمنائے
ملاقات کے بعد واضح رائے عالی ہو کہ آپکا خوشخبری کا خط ابھی میرے پاس پہونچا
لفافہ کھولتے ہی نہایت باغ باغ ہوا خدا ایسی خوشی سب کو نصیب کرے اللہ تعالی
آپکو یہ لڑکا مبارک کرے اور وہ اپنی عمر سے برخوردار ہو۔ وہ آپکی خدمت کرے اور آپکا
سایہ اُسپر ہمیشہ قائم رہے۔ اسمین شک نہین کہ وہ تمہارے اندھیرے گھر کا چراغ پیدا ہوا ہے
جسقدر شکر و احسان باری تعالی کا ادا کیا جاوے اُسقدر کم ہے مین اپنی خوشی
کا کچھ حال بیان نہین کرسکتا حق بات تو یہ ہے کہ لوگ جو کہا کرتے تھے کہ خوشی کے
مارے جامے مین نہین سماتے وہ دراصل میری کیفیت ہے جب تک مین اُسے بچشم
نہین دیکھتا تب تک مجھے ہرگز چین نہین پڑیگا پرسون مین ضرور وہان ہونگا یا
ر روپے برسم دست بوس برخوردار احسان علی کی والدہ بھیجتی ہین غالبا وہ بھی میرے
ہمراہ برخوردار کو دیکھنے آوین اُنہین یقین ہی نہین آتا ہے کہ آیا درحقیقت یہ مژدہ ہمارے
سننے کا ہے زیادہ والسلام۔

م۔ سیٹھ صاحب مشفق و مہربان سلامت۔ بعد سلام و اشتیاق ملاقات
گزارش حال یہ ہے نارجگا دریافت ہوا کہ آپ ارادہ چکنا تہ جی جانے کا رکھتے
اور بعد تشریف بری آپ کے دیکھنا چاہیے کہ گماشتگان کو بھی ہمارا اسباب

ہین وہین کیونکہ جا رہی رکھین اور قبل آپکے ہمیشہ بروقت طلب زر مالگزاری سرکار سے آپکی کوٹھی سے روپیہ لیکر داخل خزانۂ سرکار ہوتا رہا ہے اور بعد وہ دیہات کی آمدنی کوٹھی مین جمع ہوتی رہی ہین اُسی دستور موافق اب بھی گماشتگان کو تاکید بلیغ فرما دیجیے کہ آپکی غیبت مین وقت ضرورت روپیہ کے دینے مین انکار اور توقف نکرین - زیادہ بجز نیاز کے کیا عرض کرون -

۵ شفیق دل رفیق بندہ سلامت - بعد سلام و شوق ملاقات واضح رائے محبت پیرا کے ہو کہ محبت نامہ بنوید شرکت جلسۂ شادی برخوردار ان عبدالحق و احمداللہ کے پہونچا مسرور کیا فی الحقیقت یہ روز خدا نے بڑی بڑی منتون اور دعاؤن سے دکھایا ہے مین بسر و چشم حاضر ہو کر شریک ہوتا مگر کیا کرون کہ ایک مہاجن نے نالش دیوانی دو ہزار روپیہ کی دائر کی ہے اور جو تاریخ برخورداران کے عقد کی ہے وہی پیشی مقدمہ کی تاریخ ہے لہذا مجبور ہون اگر ممکن ہوگا تو شب کو گرتے پڑتے نکاح کے وقت اپنے تئین پہونچاؤنگا اور آپ سے بھی اس معاملہ مین مشورے کی ضرورت ہے اس مقدمے سے آپ خوب واقف ہین کہ دو برس مین پانچ سو سے دو ہزار ہو گئے ہین نے بخوبی سُنا ہے کہ بہی کھاتہ اور روزنامچہ جعلی بنا یا گیا ہے وکیل اس مقدمہ مین میر واجد علی صاحب کو کر دیا ہے اسی نظر سے کہ آپسے اُنسے واسطہ بیچ ہی ہے براہ توجہات آپ بارہ بنکی تشریف لیجا کر میر صاحب کو بخوبی حالات واقعی سے آگاہ کر دیوین اور محنتانہ و شکرانہ ابھی طے نہین ہوا جیسا مناسب جانیے آپ گفتگو کر کے طے کر لیجیے گا -

۶ مہربان دوستان پنڈت جے نراین صاحب وکیل عدالت صدر بخیر ولی

بعد اشتیاق ملاقات کے گزارش مدعا یہ ہے ہمارے خسر راجہ شتاب سنگھ نے انتقال کیا اور اب راجہ متوفی کے وارثون کے باہم علاقہ کی بابت تنازع ہے اور بالفعل علاقہ بصورت خام تحصیل سرکار کے اہتمام مین ہے اسواسطے آپکو تکلیف دیتا ہون کہ آپ واسطے دو روز کے یہان تشریف لاکر مقدمہ کی روداد کو سمجھ کے مجھے بتلا دین کہ کس بنا پر رجوع کیا جاوے یعنی راجہ صاحب نے ایک ہبہ نامہ بھی بنام برخوردار نونہال سنگھ اپنے نواسے کے لکھدیا تھا اب مقدمہ بر بنا ہبہ نامہ کے دائر کرین یا بطور وراثت کے جیسی آپکی راے ہوگی اسکے بموجب کیا جاویگا۔ زیادہ نیاز۔

۲۔ دیوانجی صاحب کرم فرماے دوستان سلامت۔ بعد اظہار اشتیاق مواصلت کے راقم مدعا ہوتا ہون اندنون مادھو پرشاد کا علاقہ بہت سی ڈگریون کی علت مین نیلام ہوا ہے چنانچہ چار موضع ہمنے بھی خرید کیے ہین لیکن انمین دو موضع کی اراضی خاکی ہے اگر بارش موافق ہوئی تو فصل خریف اچھی ہوتی ہے مگر بغیر کنوؤن کے فصل ربیع کا ہونا غیر ممکن ہے اس صورت مین سب کی صلاح یہ ہے کہ دونون مواضع خاکی مین پانچ پانچ سات سات کنوین پختہ ہونے کے تیار کرا دیے جاوین لہذا آپکو تکلیف دیتا ہون کہ آپ تعمیر کے کام مین آزمودہ کار ہین اور اکثر آپ نے عمارات اور چاہ تیار کرائے ہین پس آپ مجھکو مشورہ دین کہ امانی بنوانا مناسب ہوگا یا ٹھیکہ دیدیا جاوے از راہ عنایت کے جواب سے ضرور یاد فرمائیے گا فقط

۳۔ کرم گستر اخلاص پرور دام عنایتکم۔ سلام و شوق کے بعد مدعا نگار ہوں لاکھ لاکھ شکر ہزار ہزار زبان سے ہے کہ بڑی مدتون مین آپ کا نوازشنامہ پہونچا مسرت بخش

خاطر ہوا ایسی خوشی ہوئی کہ بیان نہیں ہو سکتا مضمون شکایت جو آپ نے میری
نسبت تحریر فرمایا ہے یہ وہی بات ہے کہ اُلٹے چور کوتوال کو ڈانڈے میرے دو تین
خطوں کا جواب آپ نے نہ لکھا اور نہ آپ آمادہ ہی کرتے اور اُلٹی شکایت فرماتے ہو
اور عدم رسی خط پر ٹالتے ہو ملاقات کے وقت میں آپ سے سمجھ لیتا مگر خیر آپکی طرف
سے ابتدا ہوئی سب غبار جاتا رہا طبیعت صاف ہو گئی امید کہ اسی طرح ہمیشہ سلسلہ
خط وکتابت کا جاری رہے کہ المکتوب نصف الملاقات ہے اور واضح رہے کہ بندہ
انگور میں اسب ڈپٹی انسپکٹر سررشتہ تعلیم بمشاہرہ پچاس روپیہ مقرر ہے زیادہ شوق فقط

۹ شفیق بدل رفیق من سلامت سلام و نیاز و شوق ملاقات کے بعد مشہود خاطر
ہو کہ محبت نامہ آپکا باستفسار حالات کارروائی جلسۂ تہذیب کے پہونچا صاحب میرے
اندنوں یہاں تعلیم نسوان کی نسبت خوب بحثیں ہوتی ہیں بڑے بڑے لائق
لوگ مضمون پڑھتے اور رائیں دیتے ہیں اکثر تعلیم یافتہ لوگ موافق ہیں یعنی وہ
لوگ یہ دلیل پیش کرتے ہیں کہ مرد و عورت دونوں خدا کے بندے ہیں جو جو نعمتیں
اللہ کی ہیں انہیں اُنکا برابر حصّہ ہے اور علم جو غذائے روح ہے اُسمیں کون وجہ اُنکی
محرومی کی ہے صرف مردوں کی خودپسندی اور عورتوں کی سراسر حق تلفی ہے
فوائد تعلیم نسوان کے بیشمار بیان کیے جاتے ہیں سب سے بڑا فائدہ یہ کہتے ہیں کہ
انکو اس سے پوری انسانیت حاصل ہوگی اور جس غرض سے خدا نے عورت کو
پیدا کیا ہے وہ غرض حاصل ہوگی یعنی سب طرح مرد کی شریک رنج و راحت و مونس
و غمخوار ہوگی۔ اور ان عورتوں کی اولاد اچھی ہوگی کیونکہ باپ کی صحبت کے اثر سے
زیادہ کوئی اثر بچوں پر نہیں ہوتا ہے۔ اُسکے بعد امور خانہ داری و کفایت شعاری میں

کامل ہونگی اور بہت سی آفتین جو لوگون پر گھر ہی کی بدانتظامی سے ہوتی ہین اُسکے
اپنے گھر کو محفوظ رکھینگی علی ہذا القیاس یہ کوئی نہین کہتا ہے کہ تعلیم نسوان خلاف
مذہب ہے مگر حالات دنیوی کی نسبت گفتگو کرتے ہین آپ کی رائے اسمین کیا
ہے فقط۔ آپ کا خادم غلام اعظم۔

۱۰۔ خانصاحب دوستون کے مہربان کم ہو غصہ تمھارا۔ بعد سلام علیک کے آرزو
ملاقات کے واضح رائے عالی ہوے۔ لوگون کی زبانی معلوم ہوا کہ گو تمام اور دھنگے
جھگڑا و فساد سب دور ہوگیا مگر آپکے یہان ابھی وہی بادشاہی کیفیت ہے۔ کوئی
مہینہ نہین گذرتا کہ جسمین دو ایک ہنگامے نہون۔ اندنون یہ سُنا گیا کہ کسی جھگڑے
مین دس روز تک حراست پر پانچ سو روپیہ جرمانہ بھی ہوگیا۔ یہ سنکر دل اور رنجیدہ
ہوا۔ بہتر ہوگا آپ اپنے مزاج کی اصلاح جہان تک ہو عمل مین لاوین اخلاق
کی کتابون کا اکثر مطالعہ کیا کرین جسوقت غصہ آوے ایک گھونٹ پانی پی کر
پہلے اپنے دل مین یہ سوچ لیا کیجیے کہ اس غصے کا انجام کیا ہوگا اور اگر چشم پوشی
کی تو کتنی آفتون اور خرابیون سے محفوظ رہیگا۔ انسان کو جو اللہ تعالیٰ نے حیوان
سے ممتاز کیا ہے تو صرف عقل ہی کا فرق رکھا ہے اور اگر انسان بھی مثل حیوانات
کے لڑائی اور غصے مین لگا رہے تو پھر اسمین اور درندون مین کیا فرق ہے ہرچند
یہ نیازنامہ پڑھکر آپ ناراض ہونگے پر جب غصہ رفع ہوجاویگا اور تامل فرمایئے
تو میرے نہایت احسان مند ہوجیے گا فقط والسلام۔

هو المعین و به نستعین

الحمد لله که درین هنگام نزهت انجام فرحت التیام نسخه نادره دیگر

عام فهم خاص پسند عمدة اللطایف مسمی به

حکایات لطیف

که مؤلف نامی ادبش قابلیت را بکار برده و عبارت سلیس

و فقرات دلاویز و دلکش بتحریر آورده

در مطبع منشی نولکشور کانپور [illegible] طبع شده شائع گردید

دو جز

تا که لفظش را نباید با کان التباس
نیز مکفوف از عمل می باشد از الحاق ما

لام باشد بهر استحقاق و ملک و اختصاص
تعدیه تعلیل و تقویه هم بمعنی الی

استغاثه عاقبت تعدیه در معنی وقت
هست در معنی عن گر بعد قول آن ی ورا

نیز در معنی عند و بعد و فی باشد گهی
گه ردیف من شود گاهی بمعنی علی

فعل و شبهش در عمل و یافت گاهی تقویت
نیز از بهر قسم گر زوی تعجب شد بنا

گاه از بهر تعجب نیست استعمال او
در ندا و غیر او لیکن در اشعار

زائده هم میشود گاهی مثالش ردلی
از آنجا که لسلم پس گیر یاد این حرف را

میشود مکسور با مظهر الاستغاث
می شود مفتوح با مضمر یا الابیا

واو از بهر قسم مخصوص اسم ظاهر است
در سوال و ذکر فعل او نیست مستعمل چو تا

منذ و مذ مجرور ایشان گر زمان حاضر است
بهر ظرفیت و گر ماضی است بهر ابتدا

در بود معدود چون مذ جمعه یا منذ خمس
معنی ایشان بدان مجموع معنی من الی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله اجمعين قال الشيخ الامام الاجل ابو الحسن علي بن محمد بن ابراهيم الضريري القهندزي رحمة الله عليه اعلم ان كلام العرب ينقسم على ثلثة اقسام اسم وفعل وحرف جاء لمعنى فالاسم زيد وفرس وحجر ونحوه والفعل قام يقوم وقعد يقعد ونحوه والحرف من وعن والى وهل وبل ونحوها وعلامة الاسم الجر والتنوين والاضافة والالف واللام وعلامة الفعل ما يحتمل طرفي الزمان او احدهما وعلامة الحرف خلوه عن علامة الاسم والفعل فصل الاعراب على اربعة اوجه رفع ونصب وخفض وجزم فالرفع هذا زيد ونحوه وعلامة الرفع فيه ضمة الدال والنصب رأيت زيدا ونحوه وعلامة النصب فيه فتحة الدال والخفض مررت بزيد ونحوه وعلامة الخفض فيه كسرة الدال والجزم لم يفعل ونحوه وعلامة الجزم فيه سكون اللام

اللام قال الله تعالى ولم يجعل له عوجا **فصل** الرفع والنصب يدخلان على
الاسماء والافعال جميعا والخفض يختص بالاسماء دون الافعال والجزم يختص
بالافعال دون الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الافعال خفض **فصل**
وليس يعرب من الكلام كله الا الاسم المتمكن والفعل المضارع فالاسم
المتمكن نحو زيد وفرس وبحر والفعل المضارع نحو يضرب ويذهب ويكتب وسائر
الكلام مبني لا يتغير آخره بدخول العوامل عليه نحو ضرب وكيف واين وقبل وحيث
ومذ ومنذ ومن وعن وهؤلاء وامس وما اشبهها **فصل** الاعراب يلزم آخر
الكلمة دون اولها واوسطها فالاسم ينون والفعل لا ينون والاسم يضاف
والفعل لا يضاف والاسم يصغر والفعل لا يصغر والاسم يثنى ويجمع والفعل
لا يثنى ولا يجمع والاسم يدخله الالف واللام والفعل لا يدخله الالف
واللام والفعل يجزم والاسم لا يجزم والاسم يجر والفعل لا يجر
والاسم يرخم والفعل لا يرخم فرقا بين اعراب الاسم وبين
اعراب الفعل وبين ما ينصرف وبين ما لا ينصرف **فصل**
واذا ثنيت الاسم المرفوع زدت في آخره الفا ونونا كقولك جاءني
الزيدان وعلامة الرفع فيه الالف والنون قال الله تعالى قال رجلان واذا ثنيت
الاسم المنصوب او المجرور زدت في آخره ياء ونونا وفتحت ما قبل الياء كقولك
رايت الزيدين ومررت بالزيدين وعلامة النصب

والجر فيهما الياء قال الله تعالى في النصب فكان أبواه مؤمنين وفي
الخفض كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين **فصل** إذا
جمعت الاسم المرفوع زدت في آخره واوا ونونا وضممت
ما قبل الواو كقولك هؤلاء الزيدون وعلامة الرفع فيه
الواو قال الله تعالى لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء وإذا جمعت
الاسم المنصوب أو المجرور زدت في آخره ياء ونونا وكسرت
ما قبل الياء كقولك رأيت الزيدين ومررت بالزيدين
وعلامة النصب والجر فيهما الياء قال الله تعالى في النصب إن المسلمين
والمسلمات وفي الخفض وكان بالمؤمنين رحيما **فصل**
ونون التثنية مكسورة أبدا ونون جمع السلامة مفتوحة
أبدا وهما تسقطان عند الإضافة كقولك غلاماك وصالحوك
وبنوك قال الله تعالى يا بني إسرائيل فحذفت النون من بني
للإضافة وكان في الأصل بنين والتنوين أيضا يسقط عند الإضافة ومع الألف
واللام كقولك غلامك والغلام قال الله تعالى إني عبد الله وقال الله تعالى
والبلد الطيب ويثبت التنوين بسقوط الألف واللام قال الله تعالى [illegible]
هذا الباب الثالث **فصل** اعلم أن الجمع جمعان جمع السلامة وجمع التكسير
فأما جمع السلامة فهو ما يسلم فيه لفظ الواحد وهو على نوعين ما على الواو

الواو والنون وجره على الياء والنون كقولك الزيدون والزيدين وهذا
جمع لمن يعقل قال الله تعالى ان الارض يرثها عبادي الصالحون وقال عز
وجل والصالحين من عبادكم وامائكم واما جمع التكسير فهو ما ينكسر فيه لفظ
الواحد وبناؤه كقولك رجل ورجال وحجر وحجار وشيطان وشياطين وسلطان
وسلاطين وقال الله تعالى واتبعوا ما تتلوا الشياطين فرفع الشياطين لانه
فاعل وعلامة الرفع فيه ضمة النون **فصل** وستة اسماء معتلة
مضافة الى غير ياء المتكلم رفعها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء
وهي ابوك واخوك وحموك وهنوك وفوك وذو مال تقول في الرفع
هذا ابوك وعلامة الرفع فيه الواو وقال الله تعالى قال ابوهم وفي النصب
رايت اباك وعلامة النصب فيه الالف قال الله تعالى ان ابانا لفي ضلال
مبين وفي الخفض مررت بابيك وعلامة الخفض فيه الياء قال الله تعالى
ارجعوا الى ابيكم وكذلك اخواتها **فصل** وخمسة امثلة من الافعال
المستقبلة رفعها بثبوت النون ونصبها وجزمها بسقوط النون وهي يفعلان
ويفعلون وتفعلان وتفعلون وتفعلين تقول في الرفع هما يفعلان وهم يفعلون
وعلامة الرفع فيه ثبوت النون قال الله تعالى وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم
وفي النصب لن يفعلا ولن يفعلوا ولم يفعلا ولم يفعلوا وعلامة النصب
والجزم فيهما سقوط النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا ولن تفعلوا

أسقطت النون من لن تفعلوا للنصب ومن لم تفعلوا للجزم وكذلك أخواتها

فصل وكل فعل مستقبل في آخره واو أو ياء نحو يدعو ويرمي فرفعه بسكون آخره ونصبه بفتح آخره وجزمه بسقوط آخره تقول في الرفع هو يدعو ويرمي علامة الرفع فيهما سكون آخره قال الله تعالى والله يدعو إلى دار السلام وفي النصب لن يدعو ولن يرمي وعلامة النصب فيهما فتحة آخره قال الله تعالى لن ندعو من دونه إلهاً وفي الجزم لم يدع ولم يرم وعلامة الجزم فيهما سقوط آخره قال الله تعالى ادع إلى سبيل ربك بالحكمة وقال الله تعالى كأن لم يدعنا إلى ضر مسه

فصل وكل فعل في آخره الف مقصورة نحو يرضى ويخشى فرفعه ونصبه بسكون آخره وجزمه بسقوط آخره تقول في الرفع هو يخشى ويرضى وعلامة الرفع فيهما سكون آخره قال الله تعالى ولا يرضى لعباده الكفر وفي النصب لن يرضى ولن يخشى وعلامة النصب فيهما سكون آخره قال الله تعالى ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى وفي الجزم لم يرض ولم يخش وعلامة الجزم فيهما سقوط آخره قال الله تعالى ولم يخش إلا الله

فصل وكل اسم في آخره ياء إذا انفتح ما قبل الياء لم يحتمل من الحركات كلها شيئاً كقولك هذا مولى ورأيت مولى ومررت بمولى قال الله تعالى يوم لا يغني مولى عن مولى شيئاً وإذا انكسر ما قبل الياء لم يحتمل من الحركات كلها إلا الفتحة كقولك هذا قاض ورأيت قاضياً ومررت بقاض قال الله تعالى في الرفع فاقض ما أنت قاض وقال في الخفض وما أنت بهادي العمي عن ضلالتهم

وقال في النصب وإني خفت الموالي من ورائي واذا اشكل ما قبل الياء احتمل
الحركات كلها كقولك هذا ظبي ورأيت ظبيا ومررت بظبي قال الله تعالى
حتى يبلغ الهدي محله وقال في النصب هديا بالغ الكعبة وفي الخفض
فما استيسر من الهدي

باب المبتدأ والخبر

اعلم ان المبتدأ وخبره
مرفوعان ابدا كقولك زيد قائم رفعت زيدا لانه مبتدأ ورفعت قائما
لانه خبره قال الله تعالى الله لطيف بعباده واعلم ان خبر
المبتدأ يكون في اربعة اشياء اسم او فعل او ظرف او جملة
فيما ذكر المبتدأ الاول الاسم فكقولك زيد قائم فزيد مبتدأ
وقائم خبره في الاسم واما الفعل فكقولك زيد قام وزيد يقوم فزيد
مبتدأ وخبره في الفعل قال الله تعالى والله يدعوا الى دار السلام
واما الظرف فكقولك زيد في الدار وزيد عندك فزيد مبتدأ وخبره
في الظرف قال الله تعالى والله عنده حسن المآب واما الجملة فكقولك زيد
ابوه قائم فزيد مبتدأ اول وابوه مبتدأ ثان وقائم خبر المبتدأ الثاني فجملة محل الرفع
والمبتدأ الثاني مع خبره خبر المبتدأ الاول وفيه ضمير يعود الى المبتدأ الاول قال الله تعالى
اولئك هم المفلحون واذا كان خبر المبتدأ اسما فهو مرفوع نحو زيد قائم واذا كان فعلا
او ظرفا او جملة فهو على ما يستحقه من الاعراب

باب الفاعل والمفعول

اعلم ان الفاعل رفع
ابدا والمفعول نصب ابدا كقولك ضرب زيد عمرا رفعت زيدا لانه فاعل ونصبت عمرا لانه

مفعول به قال الله تعالى وقتل داود جالوت رفعت داود لانه فاعل ونصبت جالوت لانه مفعول به

باب مفعول ما لم يسم فاعله

اذا ذكرت مفعولا ولم تسم فاعله رفعته كقولك ضرب زيد رفعت زيدا لانه مفعول ما لم يسم فاعله قال الله تعالى قتل الانسان واذا ذكرت مفعولين ولم تسم فاعلهما رفعت الاول ونصبت الثانى كقولك اعطى زيد درهما رفعت زيدا لانه مفعول ما لم يسم فاعله ونصبت درهما لانه مفعول ثان قال الله تعالى خلق الانسان ضعيفا

باب الاضافة

اعلم ان الاضافة انما تقع بين اسمين فاذا اضفت اسما الى اسم اخر اجريت الاول على ما يستحقه من الاعراب وخفضت الثانى بالاضافة كقولك جاءني غلام زيد رفعت الغلام لانه فاعل جاءني وخفضت زيدا لانه مضاف اليه ورأيت غلام زيد نصبت غلاما لانه مفعول وخفضت زيدا لانه مضاف اليه ومررت بغلام زيد

قال الله تعالى مالك يوم الدين وقال قل اعوذ برب الناس ملك الناس خفضت الثانى لانه مضاف اليه

باب الافعال الناقصة

التى ترفع الاسماء وتنصب الاخبار وهى كان وصار وظل وبات واصبح وامسى واضحى وما دام وما زال وما برح وما فتئ وما انفك وليس فهذه الافعال وما اشتق منها نحو يكون ويصير ويظل ايضا ترفع الاسماء وتنصب الاخبار كقولك كان زيد قائما رفعت زيدا لانه اسم كان

كان ونصبت قائما لانه خبره وكذلك اخواتها قال الله تعالى وكان الله غفورا رحيما

باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع الاخبار

وهي ستة احرف إنّ وأنّ وكأنّ وليت ولكنّ ولعلّ هذه الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك ان زيدا قائم نصبت زيدا لانه اسم انّ ورفعت قائما لانه خبر ان قال الله تعالى ان الله غفور رحيم

باب الحروف التي تخفض الاسماء وترفع الاخبار

وهي من وعن وفي والى وعلى ومع وحتى وعند وسوى ورب وواو رب وواو القسم وباؤه وتاؤه واللام والكاف ومذ ومنذ والباء الزائدة وحاشا وخلا فكل هذه الحروف تخفض الاسماء وترفع الاخبار اذا كانت لها اخبار كقولك على زيد درهم خفضت زيدا لانه اسم على ورفعت درهما لانه خبر على وان شئت قلت انه خبر الصفة وان شئت قلت انه مبتدأ في التقدير قال الله تعالى وعلى الله قصد السبيل

باب الحروف التي تقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به

وهي انما وكانما ولكنما وليتما ولعلما وبينما واذ ما واذا ما ولولا ولوما وهلا وحبذا ونعم وبئس وهل واين وانى وكيف ومتى وفيما ولكن الخفيفة فهذه الحروف تقع ما بعدها من الاسماء مبتدأ به كقولك انما زيد قائم رفعت زيدا لانه مبتدأ به ورفعت قائما لانه خبره قال الله تعالى انما الهكم اله واحد

باب الافعال

اعلم ان الافعال على اربعة اوجه فعل ماض وهو مبني على الفتح كقولك ضرب فتح ضرب لانه فعل ماض قال الله تعالى

وضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَّنَسِيَ خَلْقَهُ وفعلٌ مستقبلٌ وهو مرفوعٌ ابدا الّا اذا دخل عليه حرفٌ

من حروف النصب فينصبه او حرفٌ من حروف الجزم فيجزمه كقولك يضرب فعلٌ

لانه فعلٌ مستقبلٌ قال الله تعالى وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ والامر والنهي وهما مجزومان

ابدا كقولك اِضْرِبْ وَلَا تَضْرِبْ جزمتَ اضرب لانه امرٌ وجزمتَ لا تضرب لانه نهيٌ

قال الله تعالى وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا وقال الله تعالى فَاضْرِبْ بِهٖ وَلَا تَحْنَثْ **فصلٌ** و

اذا تقدّم الفعل على الاسم وُحِّدَ ولم يُثَنَّ ولم يُجمع واذا تأخّر الفعل عن الاسم يُثنّى ويُجمع

كقولك قام اخواك ثم قعدا وحّدتَ قام لانه فعلٌ مقدّمٌ على الاسم وثنّيتَ قعدا

لانه متأخّرٌ عن الاسم وكذالك جاء قومك فدخلوا عليه وحّدتَ جاء لانه فعلٌ

مقدّمٌ على الاسم وجمعتَ فدخلوا لانه فعلٌ متأخّرٌ عن الاسم قال الله تعالى وَجَاءَ

اِخْوَةُ يُوْسُفَ فَدَخَلُوْا عَلَيْهِ **باب المصدر** اعلم ان المصدر منصوبٌ

ابدا كقولك ضربتُ ضربًا نصبتَ ضربًا على المصدر قال الله تعالى فَضَرْبَ

الرِّقَابِ وكذالك الحال منصوبٌ ابدا كقولك جاءني زيدٌ راكبًا نصبتَ راكبًا

على الحال قال الله تعالى يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا **باب الحروف**

التي تجزم الافعال المستقبلة وهي لم ولمّا والم والمّا وافلم وافلمّا ولام الامر ولا في

ولا النهي وهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة كقولك لم يفعل جزمتَه بلم

قال الله تعالى لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا وكذالك اخواتها وكذالك حروف الشرط وهي

اِنْ ومَنْ وما ومهما واذما واَنّى واَيْنَ واَيْنَما واَيٌّ واَيّما ومتى ومتما وحيثُ وحيثُما وكيفما

وكيف وكيفما وإذما وإذاما فهذه الحروف تجزم الافعال المستقبلة وجوابها اذا كان
بغير الفاء فمجزوم كقولك إن تكرمني أكرمك جزمت تكرمني بحرف الشرط و
جزمت اكرمك لانه جواب الشرط بغير الفاء قال الله تعالى إن تقرضوا الله قرضا
حسنا يضاعفه لكم وعلامة الجزم فيه سقوط النون فاذا دخلت الفاء في
جوابها رفعته كقولك إن تكرمني فأكرمك رفعت فاكرمك لانه جواب الشرط
بالفاء قال الله تعالى ومن عاد فينتقم الله منه

باب الحروف

التي تنصب الافعال المستقبلة وهي ان ولن وحتى واذن وكي ولام كي وكيلا ولام
الجحد فهذه الحروف تنصب الافعال المستقبلة كقولك احببت ان تفعل
كذا نصبت تفعل بأن قال الله تعالى أفتطمعون أن يؤمنوا لكم وعلامة النصب
فيه سقوط النون وكذلك اخواتها

باب الجوابات

وهي سبعة أضرب
اعلم ان جواب الامر والنهي والدعاء والاستفهام والجحد والتمني والعرض بالفاء
نصب وبغير الفاء جزم تقول في الامر زرني فأكرمك نصبت فأكرمك لانه جواب
الامر بالفاء قال الله تعالى وقل اعملوا فسيرى الله عملكم وفي النهي لا تشتمني
فأشتمك نصبت فاشتمك لانه جواب النهي بالفاء قال الله تعالى لا تفتروا على الله
كذبا فيسحتكم بعذاب وفي الدعاء أبقاك الله فننعم بك نصبت فننعم لانه
جواب الدعاء بالفاء قال الله تعالى ربنا اطمس على أموالهم واشدد على
قلوبهم فلا يؤمنوا علامة النصب فيه سقوط النون وفي الاستفهام

هَلْ عِنْدَكَ مَاءٌ فَاشْرَبَهُ نصبت فاشربه لانه جواب الاستفهام بالفاء قال الله تعالى

هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا وعلامة النصب فيه سقوط النون وفي الجحد ما انت بعالم

فتتعلم منك نصبت فتتعلم لانه جواب الجحد بالفاء قال الله تعالى وَمَا عَلَيْكَ مِنْ

حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ وفي التمني ليتك

عندنا فنفرح بك نصبت فنفرح لانه جواب التمني بالفاء قال الله تعالى

لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وفي العرض الا تنزل بنا فتحسن اليك

نصبت فتحسن لانه جواب العرض بالفاء فان حذفت الفاء من هذه الجوابات

جزمتها كلها الا الجحد فانه رفع كقولك زرني اكرمك جزمت اكرمك

لانه جواب الامر بغير الفاء قال الله تعالى قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ

وعلامة الجزم فيه سقوط الواو وكذلك اخواتها

باب ما يتبع الاسم اعلم

ان ما يتبع الاسم في اعرابه اربعة اشياء وهي النعت والتوكيد والعطف والبدل

ان كان الاسم الاول رفعا فهو رفع وان كان نصبا فهو نصب وان كان خفضا فهو خفض

اما النعت فكقولك جاءني زيد العاقل فرفعت العاقل لانه صفة لزيد وكذلك رأيت

زيدا العاقل قال الله تعالى اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ولا تنعت المعرفة

الا بالمعرفة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك جاءني زيد العاقل ومررت

برجل عاقل قال الله تعالى وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وقال الله تعالى وَاللَّهُ

غَفُورٌ رَحِيمٌ واما التوكيد فكقولك جاءني زيد نفسه وعينه

رفعت نفسه وعينه لانه تاكيد لزيد وكذلك رأيت زيدا نفسه وعينه ومررت
بزيد نفسه وعينه وحروف التوكيد اربعة وهي النفس والعين وكل واجمع تقول جاءني القوم
انفسهم اعينهم كلهم اجمعون رفعته لانه تاكيد للقوم قال الله تعالى فسجد الملائكة كلهم
اجمعون واما العطف فكقولك جاءني زيد وعمرو ورأيت زيدا وعمرا ومررت بزيد وعمرو
قال الله تعالى واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسمعيل وحروف العطف احد عشر
حرفا وهي الواو والفاء وثم واو وام واما ولا وبل وحتى ولكن الخفيفة وليس فهذه الحروف
تعطف ما بعدها على ما قبلها فاما الواو فكقولك جاءني زيد وبكر قال الله تعالى ان
الله وملئكته يصلون على النبي ونحو وجاء ربك والملك صفا صفا و
كذلك اخواتها واما البدل فكقولك جاءني زيد اخوك رفعت اخوك لانه بدل
من زيد وكذلك رأيت زيدا اخاك ومررت بزيد اخيك قال الله تعالى اهدنا الصراط
المستقيم صراط الذين انعمت عليهم نصبت الصراط الثاني لانه بدل عن الصراط الاول

باب المعرفة والنكرة

اعلم ان المعرفة على خمسة انواع اسماء الاعلام نحو زيد وعمرو
وما دخلته الالف واللام نحو الرجل والغلام واسماء الموصولات والاشارات نحو الذي
والتي وهذا وذلك واسماء الضمائر نحو انا وانت وما اضيف الى احد هذه الاربعة نحو داري
وثوب الرجل وثوبي وثوبه وثوبك وغلامك وفرسك وغلام من قام عندك ومثل
هذا الرجل واما النكرة فهو ما يقع على الامة كلها فيه سواء نحو رجل وامرأة وما
اشبهها

باب معرفة المذكر والمؤنث

اعلم ان للمؤنث ثلاث علامات

وهي الالف الممدودة اذا كانت للتانيث نحو الحمراء والصفراء والالف المقصورة نحو

الحبلى والذكرى والتاء التي تصير في الوقف هاء نحو الرحمة والبركة فكل

اسم تكون فيه احدى هذه العلامات فهو مونث لفظي كقولك اعجبتني الحمراء

والصفراء ونفعتني الذكرى والبشرى ونزلت الرحمة والبركة وما اشبهها والاعضاء

المزوجة جاءت كلها مونثة نحو اليدين والرجلين والعينين والاذنين والخدين

والحاجبين والجموع كلها مونثة الا جمع السلامة وما خلا من هذه العلامات فهو

مذكر الا الاسماء المعدودة تحفظ ولا يقاس عليها نحو السماء والارض والشمس

والدار والنعل والريح والخمر والحرب والعقرب والقوس والنفس والذراع

والبئر وما اشبهها **باب النداء** اعلم ان النداء على ثلثة اوجه مفرد

معرفة ومضاف ونكرة موصوفة فالمفرد رفع بلا تنوين كقولك يا زيد رفعت زيدا

لانه منادى مفرد معرفة قال الله تعالى يا نوح اهبط ويا هود ويا نوم وان

اردت بالنكرة واحدا بعينه رفعته كقولك يا رجل كقوله تعالى يا جبال

اوبي معه وحروف النداء خمسة يا وايا وهيا واى والهمزة وكل اسم

فيه الالف واللام نحو الرجل والمراة فانه ينادى بيا ايها ويا ايتها

كقولك يا ايها الرجل ويا ايتها المراة قال الله تعالى قل يا ايها

الكافرون الا في قولك يا الله فانه لا يجوز ان يقال يا ايها الله

لان ايها للتنبيه والتعدد والله تعالى منزه عن التعدد والتنبيه

والتثنية والمضاف تنصب بلا تنوين كقولك يا عبد الله نصبت عبد الله
لانه منادى مضاف قال الله تعالى يا اهل الكتاب وكذلك النكرة الموصوفة
تنصب ايضا لانك تنونها كقولك يا رجلا صالحا نصبت رجلا لانه منادى نكرة موصوفة ونصبت صالحا
لانه نعته قال الله تعالى يا حسرة على العباد فاذا نعت المعرفة المفردة فلك في نعتها
الرفع والنصب كقولك يا زيدُ العاقلُ بالرفع وان شئت قلت يا زيدُ العاقلَ بالنصب الا ان
تنعته بمضاف فلك في نعته النصب لا غير كقولك يا زيد صاحبَ الفرس واذا نُعِت
المضاف والنكرة الموصوفة نصبتها لا غير كقولك يا عبد الله العاقلَ ويا رجلا صالحا عاقلا

باب الترخيم اعلم ان الترخيم انما يقع في النداء فاذا رخمت اسما حذفت آخره وتركت
ما قبل المحذوف على حركته كقولك في جعفر يا جعفَ وفي حمير يا حميَ وفي عامر يا عامِ وان
شئت رفعت الاسم بعد الترخيم كقولك في جعفر يا جعفُ ويا حميُ ويا عامُ قال الله تعالى
ونادوا يا مالُ في بعض القراءة برفع اللام وان كان قبل آخر الاسم الف ساكنة
قبلها فتحة او واو ساكنة قبلها ضمة او ياء ساكنة قبلها كسرة
حذفتهما معا آخر الاسم وتركت ما قبل المحذوف على حركته كقولك
في عبّاس يا عبّ وفي عنتريس يا عنتر وفي منصور يا منص الا ان يكون بعد الحذف حرفان
فانك لا تحذف الالف والواو والياء كقولك في عماد يا عما وفي ثمود يا ثمو
وفي سعيد يا سعي وان كان الاسم ثلاثة احرف واوسطها ساكن نحو يا زيد
يا عمرو فانه لا يرخم وان كان الاوسط متحركا فانه لا يرخم ايضا الا ان يكون في آخره تاء التانيث

فانه يرخم كقولك في ثبة يا ثبَ وفي عزة يا عزَّ **باب الندبة** اذا ندبت
اسمًا زدت في اخره الفًا كقولك يا زيداه رحمك الله واذا وقفت
عليه زدت بعد الالف هاءً كقولك يا زيداه وان شئت قلت
وازيداه **باب نعم وبئس** وهما يرفعان من الاسماء ما فيه الالف واللام
وما اضيف الى ما فيه الالف واللام وينصبان اذا سقطتا منه ويرفعان
الخبر كقولك نعم الرجل زيد رفعت الرجل لانه اسم نعم ورفعت زيدا لانه
خبر نعم وكذالك نعم غلام الرجل زيد وتقول بئس الرجل عمرو وبئس
غلام الرجل عمرو وقال الله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان وقال الله
ونعم اجر العاملين وتقول فيما سقط منه الالف واللام نعم رجلا زيد
نصبت رجلا لانه اسم نعم وقد سقطت منه الالف واللام ورفعت زيدا
لانه خبر نعم وكذالك بئس رجلا عمرو نصبت رجلا لانه اسم بئس وقد سقطت
منه الالف واللام ورفعت عمرا لانه خبر بئس ويجري حبذا مجرى نعم وساء مجرى بئس
كقولك حبذا رجلا زيد نصبت رجلا لانه اسم حبذا ورفعت زيدا لانه خبر حبذا وكقولك
حبذا الرجل عمرو قال الله تعالى ساء مثلا القوم الذين كذبوا باياتنا **باب ما** اعلم ان ما في
كلام العرب على تسعة اوجه والقران ناطق بهن فاولهن النفي مثل قوله تعالى ما اريد منهم
من رزق وما اريد ان يطعمون والثاني الجحد مثل قوله تعالى وما محمد الا رسول
والثالث لا تنافي الخبر قال الله تعالى لا اعبد ما تعبدون والرابع الاستفهام مثل قوله

١٦

قوله تعالى ما سلككم في سقر والخامس الشرط مثل قوله تعالى وما تقدموا
لانفسكم من خير تجدوه عند الله والسادس الوقت مثل قوله تعالى ما داموا فيها
فاذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون والسابع التعجب مثل قوله
تعالى فما اصبرهم على النار والثامن الصفة مثل قوله تعالى جند ما هنالك
التاسع للمصدر مثل قوله تعالى بما غفر لي ربي بغفران ربي باب ما النافية
وهي ترفع الاسم وتنصب الخبر كقولك ما زيد قائما رفعت زيدا لانه اسم ما النافية
ونصبت قائما لانه خبر ما قال الله تعالى ما هذا بشرا فان قدمت الخبر على
الاسم او دخلت على الخبر الا رفعته كقولك ما قائم زيد وما زيد الا قائم قال الله
تعالى ما محمد الا رسول وان شئت دخلت الباء في خبرها فكسرته كقولك ما زيد
بقائم قال الله تعالى وما الله بغافل عما تعملون وهذا لغة اهل الحجاز وبنو تميم
يرفعون الخبر في كل حال كقولك ما زيد قائم ويقولون ما قائم زيد الا ان
القرآن نزل بلغة اهل الحجاز باب لا التي لنفي الجنس اذا نفيت بها
نكرة بلا نصبته بلا تنوين كقولك لا رجل في الدار نصبت الرجل
على النفي قال الله تعالى لا ريب فيه وان كررت لا فانت فيه
بالخيار ان شئت نصبتهما بلا تنوين نحو لا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم قال الله تعالى فلا رفث ولا فسوق ولا
جدال وان شئت رفعتهما بتنوين فقلت لا حول ولا قوة قال الله تعالى

لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة وان شئت رفعت الاول بتنوين ونصبت

الاخر فقلت لا حول ولا قوة وان شئت نصبت الاول بلا تنوين ورفعت الاخر مع التنوين

فقلت لا حول لا قوة وان شئت نصبت الاول بلا تنوين ونصبت الثاني بتنوين

فقلت لا حول ولا قوة الا بالله وان فصلت بين لا وبين الاسم المنفي بشئ

رفعته لا غير وكررت لا كقولك لا في الدار رجل ولا امرأة قال الله

تعالى لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون **باب** كم وهي على وجهين احدهما

ان تكون استفهاما والاخر ان تكون خبرا فاذا كان استفهاما نصبت الاسم

على التمييز به كقولك كم درهما مالك نصبت الدرهم على التمييز وان شئت حذفت المنصوب

فقلت كم مالك واذا كان خبرا خفضت الاسم به على الاضافة كقولك كم رجل لقيته

خفضت الرجل على الاضافة وان شئت نصبت الاسم به في الخبر كما نصبت في

الاستفهام فقلت كم رجلا لقيته وان شئت دخلت عليه من فقلت كم من

رجل لقيته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله وقال الله تعالى

وكم من قرية اهلكناها وان فصلت بين كم وبين الاسم بشئ نصبته لا غير كقولك

كم في الدار رجلا لقيته وكاين مثله ومن العرب من يقول كاين من رجل لقيته

قال الله تعالى وكاين من قرية عتت عن امر ربها **باب** مذ ومنذ وهما

يرفعان ما مضى من الوقت ويخفضان ما انت فيه كقولك ما رايته

منذ يوم الجمعة بالرفع ومنذ هذا اليوم بالخفض وكذلك مذ الا

١٨

الا ان مهلها في الخفض اكثر ومنها في الرفع اكثر باب حروف القسم
وهي الباء والواو والتاء فهذه الحروف تخفض المقسم به نحو بالله
لافعلن كذا خفضت اسم الله بباء القسم وكذلك والله وتالله
لافعلن كذا الا ان الباء تدخل على كل مقسم به ظاهرا كان او مكنيا
كقولك بالله وبه لافعلن كذا واما الواو فانها تدخل على الظاهر دون
المكني كقولك والله لافعلن كذا ولا يجوز ان يقول وك لافعلن كذا قال الله
تعالى والشمس وضحيها واما التاء فانها لا تدخل الا على اسم الله خاصة
كقولك تالله لافعلن كذا ولا يجوز ان يقول تالرحمن او تالرحيم لافعلن كذا
قال الله تعالى وتالله لاكيدن اصنامكم وان شئت حذفت حرف القسم
ونصبت المقسم به كقولك الله لافعلن كذا ويجوز الخفض ايضا كقولك
الله لافعلن كذا ويجاب القسم باحد اربعة اشياء باللام وان وما ولا
فاما اللام وان ففي الاثبات كقولك والله ان زيدا لقائم والله لافعلن كذا
قال الله تعالى ان سعيكم لشتى وقال الله تعالى تالله لاكيدن اصنامكم
واما ما ولا ففي النفي نحو والله ما فعلت كذا والله لا افعل كذا قال الله
تعالى والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى والفرق بين
لا وبين ما ان لا يقع على المستقبل وما يقع على الماضي وربما لا يقع على
الماضي وما يقع على المستقبل قال الله تعالى فلا صدق ولا صلى وقال

ما اريكم الا ما ارى وما اهديكم الا سبيل الرشاد باب حتى وهي تخفض الاسم
وتنصب الفعل المستقبل فتقول في الاسم ذهبت القوم حتى زيد خفضت زيدا
بحتى قال الله تعالى هي حتى مطلع الفجر وتقول في الفعل المستقبل انا ازورك
حتى تكرمني نصبت تكرمني بحتى قال الله تعالى حتى يسمع كلام
الله وان اوقعتها على الفعل المستقبل وتريد به الماضي رفعته كقولك
سرت الى الدار حتى ادخلها بمعنى دخلتها قال الله تعالى حتى يقولُ الرسول
في بعض القراءة بمعنى قال الرسول وقد تكون حتى بمنزلة واو العطف في
الاسماء كقولك جاءني القوم حتى زيدٌ رفعت زيدا لانه عطف على القوم
ومعناه جاءني القوم وزيد وكذالك رايت القوم حتى زيدا ومررت
بالقوم حتى زيدٍ باب إنّ وأنّ واذا ابتدأت بانّ او وقعت بعد
القول وبعد القسم فهي مكسورة كقولك انّ زيدا قائم كسرت انّ لانك
ابتدأت بها قال الله تعالى انّ الله غفور رحيم وكذالك قلت انّ زيدا قائم
كسرت ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى قال انه يقول انها بقرة
كذالك والله انّ زيدا قائم كسرت ان لانها وقعت بعد القسم قال الله تعالى و
العصر انّ الانسان لفي خسر واذا توسطت في الكلام او وقعت بعد العلم او
الظن او الشهادة فهي مفتوحة كقولك بلغني انّ زيدا قائم علمت انّ
زيدا قائم قال الله تعالى واعلموا انّ الله شديد العقاب وكذالك

وكذلك ظننت ان عمرا ذاهب قال الله تعالى يظنون انهم ملاقوا ربهم و
شهدت ان الجنة حق قال الله تعالى شهد الله انه لا اله الا هو الا ان يقع اللام في
خبرها فتكسرها حينئذ كقولك علمت ان زيدا لقائم قال الله تعالى والله
يعلم انك لرسوله **باب** عسى هي ترفع الاسم ويكون خبرها منصوبا بان مع
الفعل المستقبل كقولك عسى زيد ان يفعل كذا قال الله تعالى عسى ربكم ان
يرحمكم وان شئت حذفت ان فقلت عسى زيد يفعل كذا بالرفع ومثله
كاد نحو كاد زيد يفعل كذا قال الله تعالى يكاد البرق يخطف ابصارهم وان
شئت دخلت ان فيه فقلت كاد زيد ان يفعل كذا الا ان ادخال ان
في خبر عسى اجود من حذفها وفي كاد حذفها اجود من اثباتها **باب**
التعجب اعلم ان المتعجب منه منصوب ابدا كقولك ما احسن زيدا اي اي شيء
احسن زيدا نصبت زيدا على التعجب قال الله تعالى فما اصبرهم على النار وللتعجب
لفظ آخر كقولك احسن بزيد اي ما احسن زيدا اللفظ امر ومعناه التعجب
قال الله تعالى اسمع بهم وابصر اي ما اسمعهم وما ابصرهم **باب** الظرف
اعلم ان الظرف ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان وكلاهما منصوبان ابدا
باضمار في فيهما فاما ظرف الزمان فنحو اليوم والليلة والساعة والشهر والسنة
وما اشبهها كقولك خرجت اليوم نصبت اليوم على الظرف قال الله تعالى اليوم تجزى
كل نفس بما كسبت وكذلك اخواتها واما ظرف المكان فنحو

قدام وامام وخلف وفوق وتحت ويمين وشمال وبين وبعد وقبل

وما اشبهها كقولك قمت خلفك وجلست امامك نصبت

خلفك وامامك على الظرف قال الله تعالى فرَيَّنوا لهم

ما بين ايديهم وما خلفهم وكذلك اخواتها باب

المستثنى اذا اثبتّ اسما ثم استثنيت منه الا سمًا الاخر

نصبت المستثنى على الاستثناء كقولك جاءني القوم الا زيدا

نصبت زيدا لانه استثناء بعد الاثبات وكذلك رايت القوم الا زيدا

ومررت بالقوم الا زيدا قال الله تعالى فشربوا منه الا قليلا منهم

واذا نفيت اسما ثم استثنيت منه فان كان المستثنى منه مذكورا

فالنصب جائز والبدل هو المختار نحو ما جاءني القوم الا زيدا والا زيد قال

الله تعالى ما فعلوه الا قليل وإلا قليلا وان كان المستثنى منه غير مذكور

اجريت المستثنى على ما يستحقه من [illegible] الا زيد

رفعت زيدا لانه فاعل بالتحقيق وكذلك ما رايت الا زيدا وما مررت

الا بزيد وحروف الاستثناء عشرة وهي الا وغير وسوى وعدا وخلا

وحاشا وما عدا وما خلا وليس ولا يكون واما غير فحكمه حكم الا

الا ان اعرابها كاعراب الاسم الواقع بعد الا كقولك جاءني القوم

غير زيد وما جاءني القوم غير زيد وغير زيد وما مررت بغير زيد

وامّا سوى فيخفض ما بعدها كقولك جاءني القوم سوى زيدٍ وامّا حاشا
وخلا وعدا فيخفض وينصبن كقولك جاءني القوم حاشا زيدًا
وزيدٍ وعدا زيدًا وزيدٍ وخلا زيدًا وزيدٍ واما ما خلا وما عدا وليس
ولا يكون فينصبن لا غير كقولك جاءني القوم ما عدا زيدًا وما خلا
عمرًا وليس خالدًا ولا يكون بكرًا **باب نون التاكيد** وهي
تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة في الامر والنهي
والدعاء والاستفهام والشرط اذا كان بامّا وفي جواب القسم اذا كان
باللام فتقول في الامر الواحد اضربنّ وللاثنين اضربانّ وللجمع اضربُنّ
وللواحدة اضربِنّ وللاثنتين اضربانّ وللجمع اضربنانّ وتفتح ما قبل النون
في الواحد وتضم في الجمع المذكر وتكسر في الواحدة وتقول في النهي
لا تضربنّ زيدًا وفي الدعاء اللهم اغفرنّ لنا وفي الاستفهام أتضربنّه وفي
الشرط امّا تضربنّه نضربك وفي جواب القسم والله لاضربنّه وكذلك التثنية
والجمع والتانيث وان شئت خففت النون في ذلك كله كقولك اضربَنْ
زيدًا الا ان يكون قبل النون الف ساكنة كقولك اضربانّ واضربنانّ
فانه لا يجوز تخفيفها واذا وقفت عليها قلبتها الفًا اذا انفتح ما قبلها
وواوًا اذا انضم ما قبلها وياءً اذا انكسر ما قبلها قال الله
تعالى وليكونًا من الصاغرين **باب الف الوصل** وهي تكون في

ثمانية اسماء وفي تسعة ابنية من الافعال المنشعبة وفي الامر منها وفي
مصادرها وفي الامر من الثلاثي اما الاسماء فاثنان واثنتان وابن وابنة
واسم واسته وامرء وامرأة واما الابنية التسعة من الافعال المنشعبة فهي
انفعل نحو انصرف وافتعل نحو امتنع واستفعل نحو استنصر وافعل نحو
احمر وافعال نحو احمار وافعول نحو اجلوذ وافعوعل نحو اخشوشن وافعلل
نحو اقشعر وافعنلل نحو احرنجم وقد تدخل الف الوصل في تفعل وتفاعل اذا
ادغمت تاءهما في الفاء نحو اطهر واثاقل واما الامر منها فنحو انصرف وا
متنع واما مصادرها فنحو انصراف وامتناع واما الامر من الثلاثي فنحو
اذهب واطلب واعلم واضرب وما اشبهها فهذه الالفات اذا ابتدأت
بها كسرتها الا الامر من يفعل بضم العين فان الفه مضمومة نحو اكتب وانصر
وما اشبهها واذا وصلتها بشيء قبلها سقطت من اللفظ كقولك هذا اسم
مكتوب في كتبت لاسمه لم تظهر الالف لاتصالها بما قبلها وكذلك نظيره
قال الله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان واما الالف التي مع لام التعريف
نحو الرجل وما اشبهه والف ايم الله فهما ايضا الف وصل الا انك اذا ابتدأت
بهما فتحتهما كقولك الرجل جاءني وايم الله لقد فعلت كذا **باب** اسماء
العدد اعلم ان العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى المعدود والآخر
ما ينتصب المعدود فاما ما يضاف الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما

احدهما ما يضاف الى الجمع والآخر ما يضاف الى الواحد فاما ما يضاف الى
الجمع فهو من الثلثة الى العشرة كقولك ثلثة رجال واربع نسوة واما
ما يضاف الى الواحد فهو المائة وما فوقها كقولك مائة رجل والف درهم
واما ما يفسر بالمفرد فهو من احد عشر الى تسعة وتسعين وهو على نوعين
مركب ومعطوف فالمركب من احد عشر الى تسعة عشر كقولك احد عشر
رجلا والمعطوف من احد وعشرين الى مائة كقولك جاءنى احد وعشرون غلاما
ورايت احدى وعشرين جارية وعدد المذكر من الثلثة الى العشرة بالتاء
وعدد المؤنث من الثلثة الى العشرة بغير التاء كقولك ثلثة رجال وثلث نسوة
وكذلك الى العشرة والعشر قال الله تعالى سبع ليال وثمانية ايام واذا بلغت العقد
استوى المذكر والمؤنث من العشرين الى التسعين نحو عشرين رجلا وتسعين امرأة
اذا جاوزت العشرة قلت فى المذكر احد عشر رجلا واثنا عشر رجلا وفى المؤنث
احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة قال الله تعالى فى المذكر انى رايت احد عشر
كوكبا وفى المؤنث فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا وتثبت التاء فى النيف على العشر
وتسقطها من العشرة فى المذكر ما بين ثلثة عشر الى تسعة عشر وتسقطها من النيف
وتثبتها فى العشرة فى المؤنث ما بين ثلث عشرة الى تسع عشرة كقولك جاءنى ثلثة
عشر رجلا وثلث عشرة امرأة ورايت ثلثة عشر رجلا وثلث عشرة امرأة ومررت
بثلثة عشر رجلا وثلث عشرة امرأة قال الله تعالى عليها تسعة عشر

عشر تنصب العددين في الرفع والنصب والجر لانهما اسمان جعلا اسما واحدا
الا اثني عشر واثنتي عشرة فانهما في الرفع بالالف وفي النصب والجر بالياء
تقول في الرفع اثنا عشر رجلا واثنتا عشرة امراة قال الله تعالى فانفجرت
منه اثنتا عشرة عينا وفي النصب تقول اثني عشر رجلا واثنتي
عشرة امراة قال الله تعالى وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا امما وفي
الخفض مررت باثني عشر رجلا واثنتي عشرة امراة واما ما يفسر به العدد
فهو منصوب على التفسير كقولك جاءني احد وعشرون رجلا نصبت رجلا
على التفسير وكذلك الى المائة قال الله تعالى ان هذا اخي له تسع و
تسعون نعجة باب ما لا ينصرف اعلم ان الاسماء التي لا تنصرف تنقسم
على قسمين منها ما لا ينصرف في معرفة ونكرة ومنها ما لا ينصرف في
معرفة وينصرف في نكرة اما الذي لا ينصرف في معرفة ولا ينصرف في
نكرة فهو كل نعت على وزن افعل ومؤنثه على فعلاء نحو احمر وحمراء [illegible]
من زيد نحو افضل من زيد واكرم من عمرو وكل نعت مذكر على وزن فعلان
ومؤنثه على وزن فعلى نحو عطشان وعطشى وكل اسم واحد او جمع
في اخره الف التانيث ممدودة كانت او مقصورة نحو حمراء وحبلى
وعلماء وجرحى وكل جمع ثالثه الف وبعد الالف حرفان فصاعدا
اوسطها ساكن او حرف مشدد نحو دراهم ودنانير ودواب هذه ما ك

ما لا ينصرف في معرفة و نكرة كقولك مررت باحمر نصبت باحمر وهو في
موضع الخفض لانه لا ينصرف في معرفة و نكرة وكذلك سائر ما ذكرناه قال
الله تعالى يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل واما الذي لا ينصرف في معرفة
وينصرف في نكرة فهو كل اسم على وزن الفعل المستقبل نحو يزيد و يشكر و كل
اسم في آخره تاء التانيث نحو حمزة و طلحة و كل اسم كان مؤنثا بالمعنى نحو زينب
و مريم وان كان اسم على ثلثة احرف ساكن الاوسط نحو هند و دعد فانت
فيه بالخيار ان شئت صرفته وان شئت لم تصرف و كل اسم اعجمي كابراهيم و
اسمعيل واسم في آخره الف و نون زائدتان نحو عثمان و عمران و كل اسم عدل
من فاعل الى فعل نحو عمر و زفر و كل اسم عدل في العدد من احاد الى ربع نحو
احاد و موحد و ثناء و مثنى و ثلث و مثلث و رباع و مربع قال الله تعالى مثنى و
ثلث و رباع و كل اسم مركب نحو معد يكرب و بعلبك وكذلك اسماء القبائل
والسور والبلدان والبقاع اذا اردت التانيث نحو ثمود و بغداد و مكة و هراة
و كهيعص و يس فهذه لا تنصرف في معرفة وتنصرف في نكرة كقولك مررت
بابراهيم و ابراهيم آخر لم تصرف الاول لانه معرفة و صرفت
الثاني لانه نكرة قال الله تعالى اهبطوا مصرا و قال ادخلوا
مصر و كذلك سائر ما ذكرناه فاذا دخلت الالف
واللام على ما لا ينصرف او اضفته انصرف كقولك

مررت بالاحمر وبعمر وعثمان قال الله تعالى أليس الله بأحكم
الحاكمين ومعنى قولهم لا ينصرف انه لا يتنوّن وتخفضه في موضع النصب

باب الاسماء التي توصل بها وهي الذي والتي ومن وما واي فهذه
الاسماء لا تتم الا بصلة وعائد وصلتها تكون احد ثلاثة اشياء فعل او
ظرف وجملة اسمية كقولك جاءني الذي قام والذي تقوم والذي عندك
والذي ابوه قائم فالذي اسم موصول وما بعده صلة قال الله
تعالى صراط الذين انعمت عليهم وكذلك اخواتها

باب التصغير اذا صغرت اسما ثلاثيا ضممت اوله وفتحت ثانيه وزدت بعد
ثانيه ياء التصغير كقولك في فلس فليس وفي رجل رجيل قال الله تعالى
يا بنيّ اركب معنا واذا كان الاسم على اربعة احرف كسرت ما بعد ياء
التصغير كقولك في درهم دريهم وفي جعفر جعيفر واذا كان الاسم على
خمسة احرف فانت فيه بالخيار ان شئت حذفت الخامس فقلت في
سفرجل سفيرج وان شئت حذفت الرابع فقلت سفيرل وان شئت
عوضت الياء من المحذوف فقلت سفيريج وسفيريل واذا كان
الاسم على خمسة احرف ورابعه الف او واو او ياء قلبت الواو والالف
ياء وتركت الياء على حالها كقولك في عصفور عصيفير وفي دينار
دنينير وفي قنديل قنيديل باب النسبة وهي ان تلحق الاسم

الاسم على حاله وتزيد في آخره ياء مشددة وتكسر ما قبل الياء كقولك في
النسبة الى تميم تميمي والى جعفر جعفري وان كان الاسم على وزن فعيل نحو
ثقيف او فعيلة نحو ربيعة او فعيل نحو قريش او فعيلة نحو جهينة
جاز حذف الياء واثباتها كقولك في النسبة الى ثقيف ثقفي وان شئت
قلت ثقيفي وكذلك اخواتها باب الجمع اعلم ان الجمع جمعان جمع
القلة وجمع الكثرة فاما جمع القلة فهو ما يتناول العشرة فما دونها الى
الثلاثة فله اربعة امثلة افعل وافعال وافعلة وفعلة فافعل لما كان
على فعل نحو فلس وافلس وكلب واكلب واما افعال فلما كان على فعل او
فعل وفعل نحو قفل واقفال وجذع واجذاع وجبل واجبال واما افعلة وفعلة فلما كان على
اربعة احرف ثالثه واو او ياء او الف نحو عمود واعمدة وقفيز واقفزة وغلام
وغلمة وصبي وصبية فهذه ما كان من الثلاثة الى العشرة وربما يكون اكثر
من ذلك واما جمع الكثرة فامثلته كثيرة منها فعول وفعال وفعلان
وفعلان نحو فلوس وكلاب وغربان وقضبان باب التاء
التاء على نوعين اما ان تكون اصلية او تاء الجمع فالاصلية كالتاء في
الاصوات ترفع هذه التاء وتنصب وتخفض لانها هي التاء التي كانت
في الواحد واما تاء الجمع فهي كالتاء في عمات واخوات فترفع هذه
التاء وتخفض ولا تنصب لانها تاء الجمع ومعنى تاء الجمع انها لم تكن

في الواحد كما كان تاء الاصوات في الصوت اما الاصوات فوزنها
افعال واما الاصوات فوزنها فعلات وكانت التاء في الاصوات لازمة
في لفظه وفي وزنه واما تاء الاصوات فانها ثابت في لفظه دون وزنه
الا ترى ان وزنه افعال فالتاء ساقطة عنه لانها ههنا بمنزلة لام
الفعل

باب النون التي تكون في الواحد في اخر الاسم

مثل سرحان
ومسكين فاذا جمعت قلت هذا سراحين ومساكين ورايت سراحين
ومساكين ومررت بسراحين ومساكين ترفع وتنصب وتخفض
ليست النون كالنون التي تدخل في الزيدين والمسلمين لان هذا
نون الجمع فلا تكون الا مفتوحة وتلك النون التي في السراحين والمساكين هي نون
كانت في الاصل ثابتة فلذلك لم يلزمها الفتح والله اعلم بالحقائق والدقائق